

دی ماه

۱۳۲۲

پارس



شرکت حمل و نقل





آیا میخواهید رجال ایران را بشناسید؟

بازیگران عصر طلائی شما را از شخصیت و باطن رجال ایران آگاه میکند. جای بسی خوشوقتی است که آقای خواجه نوری دگر بار باشر این مجموعه مفید عموم طبقات ایرانی را فرین مسرت نموده اند.

زن امروز

بانوان عزیز روزنامه زن امروز نماینده افکار شما و متعلق بشماست. از خریداری آن در روزهای شنبه غفلت نفرماید.

روز نامه بهمن

اخی آ روزنامه‌ای هفتگی بنام بهمن منتشرشده است که دو شماره اول آن نماینده ذوق و توانایی مدیران و کارکنان این نامه می‌باشد. ما موقیت آقای بهرامی صاحب امتیاز و آقای خدا یار مدیر آنرا از خداوند خواهیم.

همانطور که خوانندگان عزیز میدانند زیبائی مجله قسمت بزرگی مربوط بتصاویر و نقش‌هان گوناگون است. . . (البته خوبی تصاویر بسته به صفتی است که در ساخت کلیشه بکار می‌رود ۰۰۰۰ آقای حبیب‌الله زانیج خواه مدیر گراورسازی سهامی چاپ در تهیه کلیشه‌های بانو منتهای سعی و دقت را بکار برد اند و مالزایشان سپاس گذاریم.



فهرست هندر جات

صفحه	عنوان
۱	۱۷ دی عید آزادی ما
۲	نیمه دیماه - از آثار آقای رهی معیری
۳ و ۴	سهم زنان در دنیای امروز - بقلم میس لمجتن
۵ و ۶ و ۷	اولین تجارت در راه بیشتر بقلم آقای ۱. خواجه نوری
۸	دستور پزشک
۹ و ۱۰ و ۱۱	سرزبانی زنان آمریکائی
۱۲ و ۱۳	اند کی از تاریخچه کشف حجاب در ایران بقلم آقای ابوالقاسم آزاد مراغی
۱۴ و ۱۵ و ۱۶	خیز که ماندی عقب از کاروان از بانو زاله
۱۷ و ۱۸	بازی خطرناک ترجمه آقای عیسی لیقوانی نماینده سابق مجلس شورای ملی
۱۹ و ۲۰	حضور ذهن
۲۱	صفحه اینجا - اقتباس بانو مهین خواجه نوری
۲۲	مذاقه اجتماعی
۲۳ و ۲۴	کلمات قدیم - معانی جدید
۲۵ و ۲۶	طرح لباس
۲۷ و ۲۸ و ۲۹	یکشب در آلاسکا
۳۰ و ۳۱	دنیا در هفته گذشته
۳۲ و ۳۳	بانو در خانه
۳۴	لبخند
۳۵	پست بانو



قسمت فنی - فردریک تالبرگ

نگارنده: فیروز سعیدی

بهای:

۲۰ ریال

نشانی: خیابان پهلوی کوچه محتشم



دی ۱۷

عید آزادی ها

چند روز پیش شاهد منظرهای بودم که اینک آنرا در نظرشما ترسیم می‌نمایم، در انتهای خیابان اسلامبول عده‌ای سر باز خارجی ایستاده و گویا به صدشوحی راه عبور را برای زن چادر نمازی مسدود نموده بودند... این زن از آن طبقه‌ای بود که چادر نماز را برای اجرای مراسم مذهبی بر سرمی کنند ولی بفکر شان هم نمیرسد که خیابان اسلامبول... روپری کافه شمشاد با چادر نماز هر گز نمیتواند کلمات متراوی باشد... او باعجله میخواست از آنجا عبور نماید و این سر بازان هم که اصولاً با چادر نمازی ها سرو سردیگری دارند و از دیدن آن های بیاد شترو بازار و گل و بلیل میافتند وقت را برای شوخی مناسب دانسته و به هیچ وجه حاضر نبودند که یگذارند این لعنت طناز که چادر نماز ناز کش ذره‌ای مانع از دیدن بدنش لطیف و قامت موژونش نبود باسانی از کفشاں بدرود و دو این نمونه حقیقی مشرق زمین از نظر آنها نایدید گردد. یکی گوشة چادر شرامیکشید و دیگری جلوی راهش را می‌گرفت... این زن دست و پابسته بی اراده هم که گویا باطن اهل شوخی نبود و قسطدار رای را از دور وبصورت ناشناس جایز می‌دانست بطوری مستأصل شد که برای فرار چادر نمازش را رها کردو سر شانه نزد و وضع آشناش را از قریب رده عیب بوش نمایان ساخت و سر بازان هم از دیدن این منظره بنای خنده و تمثیر را گذاشتند... درست میان این جارو و جنجال خانمی که گویا باز کارمندان یکی از ادارات بود بدان مکان رسید... کت و دامن خاکستری خوش برشی بر تن داشت که نشانی از چین و لک در آن دیده نمیشد و موهای شانه زده و برآقی صورت بی آرایش ولی در عین حال مطبوع اورا جلوه میداد... کیف بزرگی در دستش دیده میشد که لوازم کار در آن جاداشت و نشان میداد که این خانم از آن طبقه خانمهای نیست که بار زندگانی خود را بردوش جامعه بگذارد و شخصاً قادر است که زندگی خود و حتی در صورت لزوم اقوامش را نیز اداره کند با قائمی راست و قدمهای متین راهی می‌پیمود و اشعة نجابت و اعتماد بنفس چراغ پر نور راهش بود... خانم مقابله معز کرد سرمه و قدمهای خود بدون توجه باطراف ادامه داد... آیاتصور میکنید که این سر بازانی که تدقیقه ای پیش بایک زن ایرانی چنان معامله می‌کردن با صیدوم چه کردن؟ آنها در مقابل بزرگی و شخصیت او سرفورد آورند و با کمال احترام راه را برویش گشودند و هر یک بطریق متفرق شدند.

بلی! خانمهای عزیز اهمیت روز هفدهم دی عید آزادی ما در آنست که نه تنها در این روز لباس‌ها تغییر کرد بلکه شخصیت و روحیه زنان ایران نیز دگر گون گردید... زنی که از بردگی نجات یافته است و خود را لایق برای خدمت گزاری به میهن و همنوعان خویش مینماید از خود خوب دفاع میکند و وادار مینماید که مردان در مقابل عظمت و وقارش سرتقطیم فرود آورند و به پیچه اورا باز پیچه امیال و هوشی خودندانند.

متأسفانه جمعی از بانوان بعضی آزادی بی نبردند و فقط برداشتن چادر و گذاشتن کلاه‌های پردار را آزادی دانستند و جمعی دیگر تصور کردند که آزادی بعنی بنشت بازدن بتمام اصول اخلاقی و قوانین اجتماعی، اینها نیستند آن زنانی که ما بنامشان افتخار کنیم و روی سخن را بایشان گردانیم در اینجا روی سخن ما با بانوانیست که روز هفدهم دی را جشن استقلال خود میدانند و هر سال در آن روز نتایجی که از این آزادی برده‌اند بخاطر می‌آورند و برای روح اعلیحضرت رضاشاه فقید که موجود این روز فرخنده است وزنان ایران ترقیات روز افزون خود را مرهون او میدانند طلب آمر زش میکنند. آن زنهای که مادران فداکار، همسران مهربان و اعضای مفید جامعه اند ورزش میکنند، کتاب میغوانند، در امور خیریه و اجتماعی داخل می‌شووند فرزندان هنرمند بیارهی آورند.

با آنهاست که روز هفدهم دی را از صمیم قلب تبریک می‌گوییم و از آنها انتظار داریم که این آزادی موجود را با دستی توانانگاهدارند و نگذارند حقوق زن ایرانی بdest مردمان معرض پایمال گردد، تاخور شیدنیکنیختی ما که در افق طلوع است در زیر این جهالت پنهان نشود و بزوادی چشم هارا خیره گردداند.

ای خواهران، ما بنامدوشیز گان جوانی که اکنون هزارها از ایشان دربشت میزهای مدرسه آرام نشسته و برای تأمین آتی خویش دیدگان امیدوار بسوی مادوخته اند، همانهایی که ذخایر گرانهای این آبو و خاک میباشند باید کار کنیم، ذحمت بکشیم و آزادی را بیهای جان خریداری نهائیم. نیز سعیدی



رھی معیری

نیمه دیماھ

سیه پرده، بر چهره آفتاب
پدیدار شد، از شبے گوف نقاب
بصافی چو اشک و پیاکی چو آب
به فرخندگی چون اوان شباب
بر آورد سر، نرگس نیمخواب
بیک سو شد از عارض مه، سحاب
که آتش دمید ازدل مشک ناب؟
جهان تازه شد از فروع امید
زشام سیه زاد، صبح سپید

به‌دی مه چو افکند، تاری سحاب
رخ زن چو خورشید گیتی فروز
بگرمی چوشمع و به نرمی چو گل
به تابندگی چوف شراب کهن
بر افروخت، رخ غنچه نیم‌باز
پدید آمد از دامن شب، سهیل
خرد ماند از آن داستان در شگفت
جهان تازه شد از فریاد

گل روی زن شد، هویدا همی
دمید آن گل سرو بالا همی
شد آن لاله رخ، مجلس آرا همی
چو شد روی زن، آشکارا همی
مباش از فضیلت، شکیبا همی
ز امروز کن فکر فردا همی
بدانش توانائی آور به دست
مپوشان رخ آتشین فام را
بسوزان خس و خار او هام را!

سهم زنان در دنیای امروزه

باقمی . لش . س . لمبتنی

بچه از شماره پیش

بهداشت عمومی متخصص میشوند و مستقلان در امور صحی مورد شور قرار میگیرند . ارزش این کار بی نهایت زیاد است خانمهای مذبور بخانواده ها سری زده و با دادن دستورهای بهداشتی زنان را در پرورش صحیح و خوب اطفال خود کمک می نمایند .

عده ای از پرستاران در رادیو لژی ماساژ تخصص یافته و عده دیگر دوره مخصوص بهداشت صنعتی رایاپیان و سانیده اند و مأمور کمک بهداشتی بزنانی هستند که در کارخانه هامشغول انجام وظیفه می باشند .

مشاغل کلینیکی نیز در این چند سال اخیر در انگلستان پیشرفت زیادی نموده و بانوان کار آزموده در معالجه ، شفا دادن اشخاص فالج و آسیب دیده خدمات بر جسته ای کرده اند . در کارهای نامزد و همچنین در بسیاری از قسمتهای دیگر زنان نقش بزرگی را در سلامت و سعادت افراد ملت انجام می دهند و کاری که از آنها ساخته است از طرف مردان بدان آسانی و خوبی انجام پذیر نمی باشد .

اینجا بطور مؤکد و صریح اظهار شود که کار زنان بهیچ وجه چاکرگزین مشاغل مردان و یا موجب ایجاد رقابت بین دونجنس نبوده بلکه آنچه بانوان بر عهده دارند متنم کارهایی است که مردان در رشته های مختلف انجام می دهند و در حقیقت برای بیهوذا وضع جامعه ضرورت اساسی دارد .

در اثر آزادی که اخیراً نصیب زنان ایران گردیده است امید بر آنست که در آتیه آنان نیز مانند خواهران خود که در کشورهای دیگر مشغول فعالیتند سهم مهمتری در حیات کشور خود داشته باشند .

بسیاری از زنان عاقل و دوراندیش ایرانی از حالا خود را برای خدمت به منوع حاضر کرده اند و بدیهی است که وجود و کمک یک عدد بانوان تربیت شده و متخصص در امور اجتماعی اسباب خوشوقتی بزرگی برای کشور خود بوده و از آنان در انجام اصلاحاتی که نماینده اماق روشنفکران ایرانی است استفاده کامل خواهد شد .

در کشوری که حکومت نماینده ملت است هر فردی از افراد ملت مسئولیت مستقیمی نسبت بدان داشته و نقش مستقیمی را در این زمینه بازی می کند و این امر بخصوص در اداره امور محلی محسوس تر است .

درین قسمت زنان نیز بقدر مردان دخیلند ممکن است هیدان عمل آنان بنتی استعدادات مختلفه ای که دارند تا اندازه ای متفاوت باشد ، مثلاً در انگلستان امروز عده بیشتری از زنان برای شرکت در امور حکومت محلی حاضر میشوند و امور یاک شهریا قصبه ، از قبیل تهیه منازل - ذخیره آب - لوله کشی جهت دفع فاضل آب - بیمارستانها - مدارس و غیره - از چندین لحاظ شبات

امروزه بسیاری از زنان انگلستان در بعضی از رشته های خدمات اجتماعی تعلیمات لازمه را می بینند ولی نماید تصور کرد که این امر باعث آن میشود که زنان وظایف قدیمی خانوادگی را از بگویند بلکه میخواهند خود را زنان و مادران آراسته تری بار آورده و چنان از هر حیث مجهز باشند که در ایجاد محیط مساعد تری برای پیشرفت استعداد و قوای اطفال و مردان کشور شرکت جسته و همه جامعه را از فوائد چنین اقداماتی برخوردار سازند .

مثلایکی از بزرگترین اصلاح کنندگان وضع منازل ، یک نفر زن بنام اکتاویا هیل بوده و نکته اساسی اصلاحات پیشنهادی اوین بود که مالکیت و اداره املاک مسکونی بعوض استوار و نفع جوئی باید یکنوع وسیله برای خدمت بنوع باشد .

اکتاویا هیل یکنوع روش عملی جهت اداره ایت قبیل املاک پیشنهاد کرده که در آن موضوع هم از لحاظ فنی و هم از جنبه نوع دوستی مطالعه شده و لزوم کمک در آشنا ساختن مستأجرین بمساکن و محیط جدید خود نیز منظور گردیده بود .

سازمان بانوان برای اداره املاک مسکونی این کار مهم را مدتهاست ادامه داده و امروز در انگلستان ۲۲۰ نفر از زنان هستند که تعلیمات لازمه را در کلیه مسائل مربوطه باداره مسقلات مسکونی فرا گرفته و وظایف خود را با تشریک مساعی با اولیای محلی و یابنگاههای مستقل طوری انجام میدهند که املاک مسکونی را طبق احتیاجات بشری و مطابق نظریات کسانی که در آنها زندگی خواهند کرد آماده و مرتب کنند .

یکنفر بانوی مدیره مساکن نه تنها اجره بها راجمع و تعمیرات لازمه را رسیدگی می کند بلکه با کمال دقت در خواسته های را که جهت اجره منازل میرسد مطالعه و تنظیم نموده و سعی دارد که بهر مستأجری خانه ای که بیشتر در خور احتیاجاتش می باشد داده شود و نیز پس از آنکه مستأجر بخانه جدید خود می بود در آشنا ساختن او و خانواده اش به محیط تازه مساعدت می کند . در این نوع کارهای زنان نهایت موقیت را بدست آورده اند . در قسمت معماری نیز بعضی خانمهای انگلیسی بکسب مهارت موفق گردیده اند ، مثلاً وزارت بهداری میس جودیت لیدبور رایکارمندی کمپیونی که مشغول طرح نقشه عمارت بعد از جنگ می باشد بر گزیده است .

در شغل طبایت مدتهاست که بانوان جای خود را باز کرده و عده زنانی که بدین شغل مشغولند مرتباً رو بتساید است ، پرستاری که شغل قدیمی بانوان است دامنه آن بتدربیج توسعه یافته و عالوه بر پرستاران بیمارستانها امروزه بسیاری از زنان در کارهای راجع

از آنچه گذشت معلوم می شود که زنان معمولی انگلستان در تعیین روش کلی کشور شرکت و مساعدت می نمایند و بوسیله افکار و طرحهای سیاست خود که حاکی از نظریاتشان می باشد پارلمان و اولیای امور را در گذراندن و اجرای قوانینی که طرف احتیاج ملت است یاری می کنند، مثلاً اعضای انجمن نسوان (آنچه نی است که اساساً در زمان جنگ گذشته برای مساعدت و پیشرفت در نگهداری مواد خوارباری از طرف بانوان تشکیل یافته) عمل علاقه زیادی بامور تربیتی و وضعیت منازل و سایر مسائل اجتماعی نشان داده و در این خصوص سخنرانی ها کرده و کتابهای خوانده و مباحثاتی بعمل آورده اند.

از جمله سؤالاتی چند طرح نموده و آنها را بین کارمندان اجتماعی منتشر ساخته و نظریاتشان را خواسته اند، نتایجی که ازین اقدام پس است آمده تقدیم وزارت بهداشتی شده و البته جزو طرحهای مربوط به تهیه خانه های بعد از جنگ مورد توجه و منظور نظر خواهد بود آنچه شرح داده شد نمونه مختصری است از طرق مختلفه ای که زنان انگلستان برای انجام وظایف و بنظرور مراعات مسئولیت های ملی و کشوری خود بکار برده اند و بسیار محتمل است که زنان ایران نیز بتوانند در آینده خدماتی از همین قبیل بکشور خود بنمایند.

در اوایل قرن بیستم موقعی که ملت ایران اراده نمود دارای حکومت مشروطه و دموکراسی گردد خواهی نخواهی در همان ضمن مسئولیت های را از لحاظ وظایف افراد در کشور بهده گرفت و شاید پریمیرا نباشد که امیدوار باشیم طولی نکشد بانوان ایران نیز در قبول این مسئولیت ها با مردان خود شرکت جسته و بهراهی آنان مسائلی را که کشورشان با آنها مواجه است حل نمایند.

بامور خانه دارد استفاده از تدبیر و تجربه عملی زنان در کلیه کمیسیون های مربوطه بکارهای نامبرده نهایت اهمیت و لزوم را دارد.

فعلاً عده زنانی که بوکالت پارلمان انتخاب شده اند ۱۵ میباشد ولی تفویز آنان نسبت بتعداد شان بمراتب بیشتر است. از این عده دونفرشان موفق بعضویت در هیئت دولت نیز گردیده اند و آندو عبارتند از میس فلورانس هورسرو معاون وزارت بهداشتی و میس الن ویلکنسن معاون وزارت دفاع ملی.

البته کسی این ادعا را نمی تواند بکند که بهمود عظیم اجتماعی بطور کلی مربوط بحق رأی زنان بوده است معهد اشایان وقت است که توجه بیشتری که دولت در امور مورد علاقه زنان نشان میدهد مصادف با موقعي شده است که بانوان موفق شدند حقوق سیاسی خود را اخذ کنند و از آن استفاده نمایند، ناچار علاقه زنان رأی دهنده نسبت با آسایش و بهداشت و تربیت اولاد خود و احتیاج آنان به یک اندازه تأمین اجتماعی در جریان اوضاع بی تأثیر نبوده است.

برای مثال ذکر می شود که در نتیجه قانون ۱۹۱۸ مربوط بهادران باردار و صحت اطفال و قانون ۱۹۳۶ راجع بقابل ها خدمات عمده و جدید مربوط با ایشگاهها و سلامت مزاج خردسالان پیشرفت پیدا کرده و فن پرستاری از زنان باردار بی اندازه تکمیل شده است و این قبیل خدمات بهداشتی عمومی و آموزشی بهتری که برای زنان امروزی میسر است باعث شده است که میزان مرد و زنان در موقع وضع حمل و تلفات اطفال نوزاد خیلی پائین آمده و سلامت مزاج خردسالان بسیار بهتر شده است در قسم مساکن نیز پیشرفت قابل توجهی حاصل گردیده است.

== اولین تجارت ==

آقا رایین که صبح تاظهر یکریال کار کرده است. مادرم جرفی نزد بلکه پولهارا بکیسه خود ریخت و از خانه بیرون رفت. دقیقاً بعد بایک قرص بزرگ زنان بر گشت و آنرا روی میز گذارد. همانکه زنان را قطعه قطعه کرد گفت با یکریال پول که آورده این همه نان را خریدیم این خانواده امروز مهمان شما هستند از کسی صدا در نیامد از آن روز تا بحال مزه زنان زیر دهانم باقی است و هر وقت یاد آن روز میافتم مباراکم که در کار زندگی شرکت جستم و با دسترنج خویش جمی رانان دادم.

(از ریدرز دایجست)

شش ساله بودم که از مادرم اجازه کسب گرفتم. برادرانم روزنامه فروشی میکردند پدر و مادرم که از رومانی آمده بودند چیزی جز بازوان برای نان در آوردن نداشتند پدر و مادرم و برادرانم همه کار میکردند. مادرم با خواهش موافقت کرد و دوریال در دستم گذاشت تا پای کسب بروم. رفنم و روزنامه خریدم و در کوچه ها داد زدم نزدیک ظهر دو ریال سه ریال شد. بخانه بر گشتم و پول را بمادرم نشاندیدم.

خواه رم از روی تعصب یا جهالت و یا حسادت و بچگی گفت: این



بِقْلَمٍ١ . خواجه نوری

دوسن عزیزم :

بدون شک دیروز یکی از بهترین روزهای عمر من بود
الساعه که برای تو می‌نویسم تمام دقایق روز گذشته مثل تابلوهای
قشنگی از نظرم میگذرد .

اجازه بده تا برایت تعریف کنم . میدانی برای تکمیل لذت
انسان مجبور است سعادتش را بادوستش تقسیم نماید .

دیروز بنا بود ساعت هشت صبح بالیلیکا که خوب میشناسی
ولیلا دوست خودت برویم خارج شهر دور از هر دم و زنجیرهای
قواعد و رسوم که دست و پای آزادی را با اسم تمدن بهم می‌بندد .
غرض از این گردش این بود که یکروز تمام برای خودمان زندگی
کنیم . دنیا و هر چه تکاليف شهری بودن است فراموش نمایم .
کاملا در آغوش طبیعت در میان دشت و چمن رفتہ و سعادت را
(که برای من به صورت لیلیکای عزیزم است) در آغوش بگیرم . اما
لیلیکای بازی گوش ابدا خیال مرانیفهمد یا می‌فهمد و بروی خودش
نمی‌آورد .

گویا میفهمد و بروی خودش نمی‌آورد چطور می‌شود
امواج محبت صمیمانه ای که از صدای من از نگاه من از حر کات من
و حقیقتاً از تمام وجود من تراویش می‌کند مخفی بماند ؟ نه ممکن نیست .
لیلیکا مثل تمام افراد جنس لطیف قبل از اینکه من خودم
بنهم و اقرار کنم فهمیده بود که نگاه من ناینده چه تشویش
دروني است .

در هر حال لیلیکای عزیزم اصرار داشت که برویم به انورس .
خیلی تعجب کردم مخصوصا تعجب کردم که در جواب انکار من
اصرارش زیادتر میشد .

یک بیست دقیقه سیاهی بمن گذشت که میل دارم ازلوحه
خاطره های این روز سعادت پاک کنم .
از این به بعد تمام سعادت بود تمام خوشی بود تصمیم گرفتیم
برویم به ولورد سوار کشی سفید ملوسوی شدیم و حقیقتاً مثل
مرغی که پس از مدت‌ها محبوسی یکدفه آزاد شود از قفس بروی کسل
دور شدیم .

محبوب عریز من وسط نشسته بود لیلا دست چپش و من
دست راستش .

باد ملایمی قطرات باران را گاهگاهی بصور تان میزد و
زلفهای قشنگ لیلیکارا بهم می‌ریخت و ضمناً گونه‌های لطیف با
طرافت اش را سرخ ترمی کرد . چقدر از سرما و این باد مناسب
نمی‌نمونم که اورا بیهانه گرم شدن بمن چسبانید .
بهیچوجه خیالاتی که معمولاً در نزدیکی یک دختر زیبا و
جوانی در هر مرد سالمی ایجاد میشود در خودم احساس نمیکردم

یک نشنه آسمانی در اطراف ما پیدا شده بود که از لذات کوچک

«زمینی» دور شده بودیم .

دیدم احساس سرما می‌کند . برای جلوگیری باد ملایم روی
بلکشته بالتوی خود را روی زانوان هر سه انداختم دیگر دستم
پیدا نبود و در دست مهر بان لیلیکا نوازش شده و به آرامی روی
زانویش گردش می‌کرد . دنیا دیگر برایم وجود نداشت . دیگر چشم
تیز بین ناخدای کشته که از بالای سکانش ما را نگاه میکرد در من
تائیری نداشت بقدری خوشبخت بودم که همه کس و همه چیز را دوست
میداشتم . ممیز کشته آمد جلو فی الفور شوکولات تعارف شد کردم
دلم می‌خواست دستش را بوسم و از اینکه روی کشته او بچنین سعادتی
رسیده ام از او تشکر کنم .

گاهی دستش را نوازش می‌کرد که گرم شود و گاهی
موهای سیاه پریشش را هرتیکردم و خوشبخت بودم که دوباره
پریشش خواهم کرد . کاملًا خوشبخت بودم و دقایق را بیاد خویش
می‌سپردم .

کارهای اداره - خیالات کنگره لیز - نقشه‌های آرزوهای
اجتماعی آتیه و تمام این وهم های یهوده که مستلزم زندگی من
بیچاره است بعجله دور می‌شدند . کشته آبرا می‌شکافت و همین
طوریکه میرفت افق جدیدی در زندگیم باز مینمود و گذشته رادر
عقب خود لای امواج چرب و گل آلود به نیستی می‌سپرد و بعمق
فراموشی می‌فرستاد .

خیالات تیره ای که مثل طبلکار ترک دست از گریبان ما
بر نمیدارد در آنجاهم گاهگاهی قیافه عبوس خود را نشان می‌داد .
در ضمن نگاه به آب خود مرا بی تکلیف و مثل پر کاه بازیچه امواج
می‌دیدم نه معلوم است از کجا می‌آیم نه معلوم است بکجا می‌روم ؟
غرض از این همه طلاطم چیست ؟ چند مرتبه باین نظر و آن نظر
می‌ایقظم . زیر هرچه می‌روم - رومیا یعنی و بعد زیر می‌روم و دیگر نک
آفتاب را نمی‌بینیم . باد تنگی وزید و زلف لیلیکای عزیزم صور تم
را بطرز مهر بانی نوازش کرد . مثل این بود که بادستمال حریر
معطری گرد و غبار این دوره اضطراب را از رومی پاک کرد . باران
بند آمد . آفتاب کم رنگی بخوشوقتی آنی مالبخند میزد . دانه های
بازار که روی صندلی و نرد های کشته مانده بود به تلاشو
در آمد .

دنیا روشن و جوان شد و من جوان و روشن . تمام آت
خیالات تیره را فراموش کردم و اشتها شدیدی برای درک سعادت
و زندگی درم ایجاد شد . زنده باد زندگی ! زنده باد محبت !
زنک کشته مارا متوجه کرد . چشمان لیلیکا درشت ترشد
با بشاشت و طراوتی که مخصوص اوست دستش را بهم زده زلفش را
تکان داده گفت «نوری . نوری . رسیدیم » .

از کشته پیاده شدیم قریب دویست نفر بچه کوچک مدرسه
بی اراده باین طرف و آن نظر و می‌دویند . بنابر آویزان می‌شدند -

بعضی دور اسب چوبی را گرفته و نهیب میزدند +

خلاصه در این لوناپارک دهکده جنجال و بشاشتی برپا بوده ذره غصه در جبهه این اطفال دیده نمیشد خواستیم ماهم داخل هر که شویم چا نبود صلاح دیدیم قدری در جلگه و گندم کاری اطراف گردش کنیم + از صدای بعضه‌ها که قدری دور شدیم آواز دلکش پرنده‌گان محسوس میشد +

مقصودشان از خواندن چیست ؟

آیا این نواهای مختلف اظهار عشق عاشقی است بمعشووق ؟
یا فقط اشخه خورشید آنها بوجد آورده و در جشن طبیعت شرکت میکنند ؟ تمام دنیا بنظرم باسعادت تمام می‌آمد تمام موجودات به نشای طبیعت مشغول بودند ؟ بجز شب پره‌های کوچک سفیدی که بواسطه باران نازوان شده و نیمه جان افتاده بودند +

قلب بامحبت لیلیکا نمیتوانست این صنایع لطیف را بینند هر چه میتوانست ازین شب پره‌ها جم کرده و روی سینه خود می‌گذشت و با حرارت روح بخش بدن خود آنها را گرم میکرده آرزو میکردم جای آنها بود - بعضی از این شب پره‌ها (که سه روز پیشتر عمر ندارند) (با چههای نازک خود محکم به سینه او چسبیده و پس از مختصر ارتعاشی یکدفعه پیحر کت میشدند درست نگاه کردم دیدم این گلهای پرنده آخرین دقایق عمر خود را نثار محبوب من میکنند .

این منتظره رقت عجیبی در من ایجاد کرد ولی بروی خود نیاوردم .

این پرنده‌گان کوچک در عرض سه روز تمام مراتب زندگی را بحکم طبیعت طی میکنند بحکم طبیعت تقدیمه مینمایند - بحکم طبیعت معاشه‌های میکنند بحکم طبیعت نسل خود را ادامه می‌دهند و همینکه بقای نسل که (نیدانم بچه مقصد) منظور طبیعت است حاصل می‌شود ، این غلامان بی اراده محکوم به نیستی میگردند دیگر وجودشان ثمری ندارد .

آیازندگی ما اشرف مخلوقات غیر از این است ؟
آیا این عشقیکه تمام شعر را توصیف کرده و بدرجه الوهیت رسانیده‌اند

آیا این احساسات شدیدیکه حقیقتاً قسمت عمده زندگی بش را صرف خود کرده و دنیای ما را اداره میکنند غیر از اطاعت کور کورانه «منظور» طبیعت است ۰۰۰ ؟

من میخواهم عشقی که به لیلیکای عزیزم دارم بحکم طبیعت نباشد - کور کورانه نباشد من میخواهم عمله و مزدور بولهوسی های طبیعت نشوم، دلم میخواهد اورا برای دوستی و روابط معنوی خود انتخاب کنم .

در این قبیل دوستی یک لذت و یک نشانه‌ایست که درک آن برای توده مردم غیر ممکن است
من میخواهم توده نباشم ۰۰۰

این خیالات در سرم بدنیال هم میسویدند و من بی اراده به
بدنیال لیلیکا

دوست عزیز - لبخندی که از خواندن این یادداشت میزیم
می‌بینم - هیشونم که میگوئی «اینست کسیکه خودرا قوی دانسته
و بعشق طنه می‌زند و فقط دوستی را بیق توجه میداند» بقین بدان
مچم رانگرفته‌ای من اگر او را دوست دارم فقط برای اندام
موزن او و صورت قشنگش نیست، همه کس یکدختر زیبائی را
روی علاقه جنسی دوست دارد - من اگر اطوار اورا می‌پرستم
برای رابطه‌ایست که بین آن اطوار و روح نجیب او وجود دارد
من خنده بچگانه اورا که موجب صفاتی قلب است می‌پسندم من
نگاه مستقیم و مهربان اورا که آینه احساسات پاک اوست پرسش
میکنم دیگران اورا بعنوان یکدختر دلربای زیبائی ستایش می‌
نمایند من بعنوان «یک دوست» صمیمی راست و درستی که تکیه گاه
زندگی من است عزیز میدارم .

دیروز وقتی در کشتن نشسته بودیم و امواج محبت او را
احاطه کرده و فضای گرم و با آسایشی در مخیله ام ایجاد کرده بود
بیاد «دیسرائلی» وزنش افتاده و از آنجایی که سعادت انسان امغور
میکند خودم را با او مقایسه میکردم - بطور قطع این مرد نامی
که موفق بخدمات مهیم دیگران گردید بدون زشن دریکی از بلاد
دور دست در گمنامی میمرد - برای من مسلم است که گرمی محبت لیلیکا
هم قوت مخصوصی بروح من داده و کمک زیادی بانجام خدماتی
که در دلم دارم می‌نماید - حتماً وجود او سعادت مرا تکمیل میکند
اما . ۹۹۹ .

اما آیا من هم میتوانم خوشبختی اور اتمام نمایم ؟ از این
سؤال میترسم و جواب این سوال را بخودم هم تاکنون نداده‌ام یعنی
جرأت نکرده‌ام ولی ناچارم با تو بگویم .

آیا من میتوانم بهتر از دیگران او را خوشبخت کنم ؟
با نهایت تأثر باید اقرار کنم که قبل از مراجعت به ایران
اطمینان کامل ندارم - بعلاوه من روح نجیب اورا کشف کرده و
پسندیده‌ام ولی معلوم نیست چنانچه باید او هم مرا شناخته باشد -
گمان میکنم محبتی که بمن ابراز می‌کند محبتی است که بطور
تساوی شامل سایر دوستانش نیز می‌شود - تصور نهادم کنم تفاوتی
بین محبت من و دیگران بگذارد اودختر دلفری بی است و همه مرد
ها اورا دوست دارند .

اومرا هم با ینکه هر گز ابراز مظنونی نکرده‌ام جزو آنها
میشمارد باید هر طور هست پشت پا بخود پسندی زده و اعتراف کنم
که امروز مطمئن بتأمین سعادت او نیستم - ولی چندسال دیگر
وقتی بایران برگشتم شاید - شاید وقتی دیگران را شناخت و
انواع تملق هارا که نشار و جاهتش میکنند شنید و از یک جور بودن
و پوکی آنها خسته شد - آن وقت بیاد من بیافتد - خواهی گفت

دیده‌ام که این هاتف دروغ نمی‌گوید من مطمئن که روزی میرسد
که از راه‌های مختلف مابهم برخواهیم خورد و جریان زندگی مارا
بطرف هم خواهد کشیده.
در انتظار آنروز همانطور یکه گلهای لطیف و ذیقیمت را
در زمستان بگلخانه می‌سپارند تا بهار بیاید من هم عشق اورا در قلبم
مخفی کرده و از تلاطم بلا و طوفان حوادث حفظش مینمایم تا بهار
سعادت من برسد - آیا تا این اندازه اعتماد به آتیه جنون نیست؟
قر بانت

«عجب خیال خام و غرور بیجایی داری» تصدیق می‌کنم این خیال
خام و این غرور بیجاست - من هم خیلی از خودم مغروم و هم زیاد
با خودم متکی هستم بگذار باشم، تا کنون که از این بد ندیده‌ام
وهمیشه بخت بامن همراهی کرده - شاید این دفعه هم بکنند - شاید
تاوقتیکه من با ایران بر می‌گردم او کسی رایسند گیش انتخاب نکرده
باشد، شاید در ایران باز هم دیگر ادیدیم و شاید ۰۰۰۰
بدل من گذشته و یک هاتف غیبی بگوشم گفته که این چشمان
جداب در زندگی من دل همه‌ی را بازی خواهد کرد - بتجربه



دکتر جو اب میل هد

باسیل دیفتری که از راه بینی ودهات وارد شده روی
لورتین و جدار حلق و بینی نشوو نما کرده تر شح سم خطرناکی
می‌کند که از آن عوارض بیماری ظاهر می‌شود - اگر خناق که نزد اطفال
ظاهر می‌شود بلافاصله پس از گلودرد باشد تشخیص بیماری داده شده ولی
خطرناکتر اینست که خناق بدون هیچ مقدمه گلودردی اعاضه بینی پیدا شود.
بایستی در نظر داشت گلودرد اطفال توام با تنک نفسی و
حالت خفگی ممکنست بخناق متفهی شود.

آنچه که بایستی بمنظور پیش گیری و حفاظت کودکان و

افراد سالم از ابتلای به بیماری دیفتری عمل آورد

۱ - در موقع بروز بیماری در شهر یا یک خانواده بادستان در صورت امکان بوسیله پزشگان تجویه شیاک که عبارت از کشف افراد مستعد با ابتلای بیماری دیفتری است بعمل آمده کلیه مستعدین بیماری بوسیله سرم ضد دیفتری تلکیح می‌شوند
۲ - هر چه گلو دردی را خصوصاً اگر حالت تنگ نفس یا خفگی دارد بایستی فوراً برای معاینه نزد پزشک فرستاد
۳ - بچه مبتلا را که بوسیله پزشگ نلمقیح سرم شده بایستی تا پزشک اجازه نداده از سایرین جدا نگهداشت.

اگر درخانه بچهای دیگری هستند بوسیله پزشک امتحان شیاک شده در صورتیکه مشتب باشند بوسیله نزدیق سرم از ظهور یکم ای جلو گیری نمود.

خوب شنیدن وزارت بهداشت پنگاه پاستور ایران مقدار کافی سرم ضد دیفتری در طهران و شهرستانها تهیه نموده که همیشه اوقات در دسترس پزشگان و پست های امدادی است اگر امروزه کودکانی با ابتلای به بیماری دیفتری و خناق تلف شوند قسمت بزرگ مسئولیت وجود این ضایعه بر گردن والدین آنهاست.

س - آقای دکتر از طرف وزارت بهداشت آگهی شده بود که چون فعلاً خطر ابتلای بیماری دیفتری برای اطفال موجود است برای پیش گیری و معالجه کودکان را به پستهای امدادی مجانی یا نزد پزشگان برای تلکیح سرم ضد دیفتری بفرستید - خواهشمند اطلاعات لازمه را که بروز بیماری - تشخیص آن - و طرز جلو گیری و معالجه بیماری را شامل باشد یعنی فرمایید ضمناً در چه سنی خطر ابتلای دیفتری برای کودکان بیشتر است.

ج - بیماری گلودرد دیفتری را خصوصاً نزد کودکان بعلت عوارض شدیدش مانند خناق کودکان - فلنج عمومی بدن - فلنج شراغ الحنك و عوارض تبی شدید نباشی بیماری کوچکی پنداشت.
تلقات این بیماری در ممالک متعدد نه تقریباً صفر است چرا که تشکیلات و وسائل بهداشتی کامل تری موجب کشف مستعدین به بیماری شده قبل از ابتلاء بوسیله سرم پیشگیری نموده و بوسیله آزمایشگاههای مجهز فراوان مبتلایان فوراً کشف شده و با سرم تحت معالجه قرار می‌گیرند.

ضمناً افراد سالم که حامل جرم بیماری هستند کشف و جدا گانه تحت معالجه قراردادن آنها اساس جلو گیری از انتشار بیماری است.

بعچه‌ها تا سی سه ماهگی به دیفتری کمتر مبتلا می‌شوند ولی پس از آن تا سی شش سالگی عده کودکان مبتلا از هر موقع بیشتر است.
بیماری بیشتر بصورت گلودرد پیدامی شود ولی نزد کودکان شیرخواره با ترشح و چرک بینی بشکل ذکام دیده می‌شود - تورم غدد زیر آروراهات مختصر - خوبی حالت عمومی بیمار - رنگ پریده طفیل - علامت شاک به بیماری دیفتری است.



سر زیبائی زنان آمریکائی

تحصیلات ابتدایی است و بینروی کوشش و تربیت تغییر میکند، بدین
وصورت هم قابل تغییر و تربیت است و بهمین دلیل مادرها همان طور
که اطفال را از آغاز کود کی بتحقیق و صنعت و ادار و تشویق
میکنند، راه توفیق در زیبائی راهنمای باشان میآموزند و سرمایه
بزرگی برای دوران بلوغ و جوانی آنسا فراهم میسازند *

عجب آنست که تمام این ملت چنان باین موضوع علاقمند هستند
که باهر طبقه از ایشان چه توانگر و چه فقیر رو برو شوید فوراً

مالحظه می کنید که همه

قیافه و اندام زیبا و

برازندهای دارند *

در کشورهای دیگر

متلاکر ساق پای مناسی

دیده شود، همه مردم

متوجه آن میشوند؛ ولی

زنان امریکائی بطوری

اندام خود را بواسیل

گوناگون متناسب

میسازند که اگر ذنی

اتفاقاً ساق پایش قشیک

نباشد طرف تعجب

دیگران قرار می گیرد

واز عجایب خلقت بشمار

میرود *

من وقتی راجع بزیبائی

زنان امریکائی صحبت

های شنیدم و دانستم که

از این حیث در زنان زنان

دنیا در مرتبه اول قرار

دارند بینهایت کنجکاو

شدم و میل کردم که سر

زیبائی آنها را بدست آورم

چنانکه در شماره پیش ذکر کردیم
در تمام جهات، چه در اروپا و امریکا و چه در آسیا،
نخستین و بزرگترین آرزوی هر زنی زیبا بودن و داشتن اندام
متناسب است. اما این آرزو در کشورها و محیط های مختلف
تفاوت میکند یعنی بعضی از خانمها بهم انداختن آرزو قناعت می
کنند و فقط گاهی تحمیل میکنند. و حتماً سرخاب و پو در را بر خود میهوار
میسازند و بعضی دیگر که کاملاً بمفهوم زیبائی بی برده اند شاید
قسمت بزرگی از ساعت
و دقایق عمر خویش را
صرف این منظور
مینمایند و از تمام لذات
آنی در راه رسیدن باین
مقصد بزرگ چشم
میپوشند.

در میان زنان کشور
های مختلف بطور یکه
تابحال معلوم شده است
زنان امریکائی از حیث
زیبائی و اندام گوی سبقت
را از دیگران روبوده اند
و چنان برع جسم خود
حکیم مائی دارند که در
واقع سراپا یشان تربیت
شده و بار آمده اراده
خودشانست * آنها
بر خلاف ما زنان ایرانی
که عقیده داریم زیبائی
یک موهبت الهی است و
دست هر کسی آن نمیرسد
معتقدند که همانطور که
در کودکی فکر و



بهمن سبب شروع کردم
پتهیه کتب و مجلاتی که
در آنها راجع بایین
موضوع مطالعه نگاشته
شده بود واژ ایت راه
اطلاعاتی در اینخصوص
بدست آوردم و از آنجاییکه
میل دارم همیشه اطلاعات
مفید خود را در بازهای عجیب
و حقیقت زیبائی بخانم های
عزیزی که این مجله را
میخوانند گوشزد کنم،
در این شماره بعضی از
اسرار زیبائی زنان
امریکائی را برای ایشان
مینویسم و برای اینکه
مطلوب در از و خسته کننده
نباید تا ممکن است
باختصار میکوشم.

زنان امریکائی معنقدند
که آرایش تنده و شدید
قیافه را من تراز آنچه
هست نشان میدهد و بهین
دلیل هر گز مثل یک زن



۰۵/۱۳۶۹

آقائی میگفت من
یکروز ییکی از رستوران
های امریکائی رفتم و
خواستم که در آنجانهاری
مطابق معمول امریکاییان

بغورم. غذائی که آوردند از اینقدر بود: یک گیلاس آب سبزی نیخته،
یک بشقاب سالاد سبزی، یک فنجان بویون، یک قطعه پنیر سفید و مقداری
میوه فصل در عمر مدیگر هیچ وقت بسبکی و نشاط بعد از ظهر آن روز
سر کار نرفتم و از آنروز فهمیدم که امریکائیها چرا از ما فعالتر و
سامانترند، اما از آنجاییکه من عادت باینگونه غذاهای اشتم ساعت چهار
شیرینی و قهوه و زیادی خوردم و اعتراض کردم که این طریق غذاخوردن
قدرت واراده فوق العاده ای می خواهد که از عهده ما شکم پرستان
خارج است.

زن اروپائی هم مثل زنان امریکائی ورزش را از رکترین
اقدام در راه حفظ زیبائی و تناسب اند میدند و باین دلیل هر
دو طبقه وقت خود را بیشتر در این راه صرف میکنند ولی تقاضای
که در میان هست اینست که امریکائیها می گویند برای ایجاد و
حفظ تناسب اندام تنها ورزش کردن کافی نیست، بلکه طرز نگاه
داشتن بدن را در موقع ایستادن و نشستن هم باید رعایت کرد
زنانی هستند که فوق العاده باریکند؛ اما طرز حرکات اشان طوری
است که آنها را بسیار بدتر از زنی نشان میدهد که شاید دو از ده
کیلو زیادتر از ایشان گوشت در بدن دارد بهین سبب دو امریکا
آموزشگاههای هست که دختران در آنها مشق خوب راه رفت
و خوب ایستادن میکنند... بقیادر صفحه بعد

اروپائی هر یک از هنای مختلف صورت خود را بر نگی در نمی
آورند، مخصوصاً میگویند که چشم هرچه ساده تر باشد، چو انتر
جلوه میکنند و حتی المقدور ریمل و سرمه با آن نمیزند و فقط اسرار
دارند که مژگان و قدمت بالای چشمها را چرب کنند و اینکار را
کمک بزرگی بتائیر و جذاب بودن نگاه میدانند، ابروی خود را هم
بهمان دلیل هیچ وقت سیاه و پر پشت نمی کنند؛ ولی دقت مخصوصی
دارند که مو های ابرو همیشه منظم و اطرافش صاف باشد.

آنچهایکه رنگشان سرخ نباشد کمی سرخاب بگونه ها میمایند ولی
کم و نامعلوم، اما با رایش اب زیاد معتقدند و همیشه در کشیدن
فرم دهانشان دقت بسیار می کنند... ولی البته در زیر این
آرایش ها لازم است که پوست صاف و باطرافت باشد تا ایشان جلوه
کاملی بدهد و برای بدست آوردن چنین نعمتی است که پوسته در
خواب و خوارک خود دقت میکند.

بعقیده زنان امریکا، هیچیک از زنها جهان درست نمی
خوابند و بالش هر گز نباید زیر سر باشد، چون لازمه بدست
آوردن رنگ زیبا آنستکه خون متوجه صورت گردد و اگر همه
خانم ها عادت کنند که مثل ایشان بالش را بچای زیر سر زیر با
بگذارند و سر را باین تراز بدن قرار دهند صبح که از جا برخیزند
رنگ و روی ایشان بسیار روشن تر و سرختر خواهد بود...

دولت منتظر چیست؟

که زن در سازمانهای این اتحاد و سهم بزرگی را که در احیای این مملکت دارد از نزدیک به بیینم؛ سهم زنهای ترک همواره از طرف دولت و روسای تر کیه تایید گردیده است که مامن باب مثل جملات زیر اتفاق نیم که بدانید که تاچه اندازه از آنها تقدیر میشود. عصمت اینونو در نقط خود در مجلس شورای تر کیه می گوید « تمام قدر قیاتی را که تر کیه نموده است بدون شرکت زنان امکان پذیر نبود ». تاتورک در ۱۹۲۴ می گوید « آنچه را که مادر این

دیگر یعنی نتیجه کار زنهاست ».

این تقدیر بهیچوجه ناشی از ادب نسبت بزنها نبود بلکه عمل خود زنهای این تقدیر را بیجاب مینمود، مامیدانیم در ترکیه خود دولت حقوق زنهای را بیای مردان رسانید بدون اینکه زن‌ها نتۀ ضائی کرده باشند، دولت اول از نظر حقوق مدنی حقوقی برای آنها شناخت، حقوق مدنی که در ۱۹۲۶ وضع شد تعداد زوجات را منع میکرد و تساوی حقوق در ازدواج برای زن‌ها قائل گردید. ثبت ازدواج را در محاضر عرف اجباری کرد و در مردم طلاق تساوی حقوق برای زن‌ها قابل شد و از آن پس بعد بجای محاضر شرع محاضر عرف بودند که میتوانستند طلاق بدنه و همچنین در هموزد ارث دارای تساوی حقوق گردید، بعد حقوق سیاسی آنها بیان آمد، قانون ۱۹۳۱ بزن حق انتخاب داد و همچنین زن‌ها میتوانند در انتخابات بلدی انتخاب شوند در ۱۹۴۵ تساوی حقوق سیاسی از طرف پارلمان بزنان داده شد و با آنها حق رأی توفیض گردید. دولت تر کیه نه فقط از نظر قانون گذاری حقوق زن را محفوظ کرد بلکه از هر ارجاعی بمنظور تجدید حقوق زنان جلوگیری نمود. حال بیینم وضعیت ما چیست؟

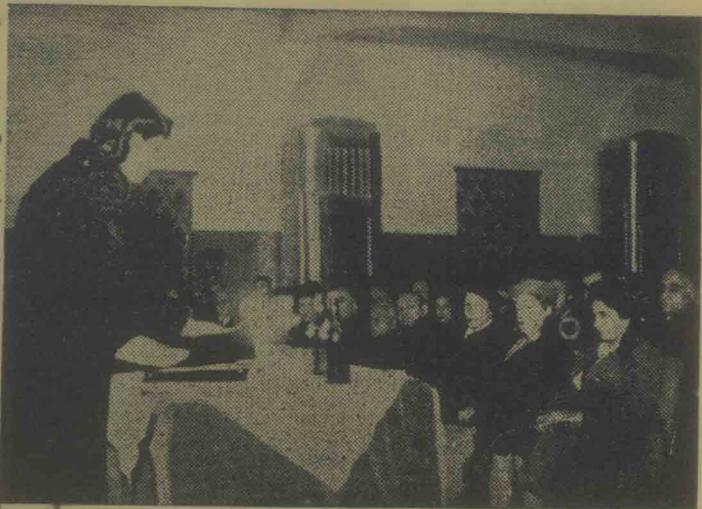
بجای آنکه زن‌ها تشویق کنیم و پیشرفت آنها را تقویت نماییم پیشرفتی هم که بطور بی سابقه‌ای در حکومت پیش پیدا شده بود دولت از میان بزرده و روش ارجاعی اتخاذ نمود و اعلام داشته است که چادر آزاد میباشد و هیچ وجه از تبلیغات مخالف ترقی زنان جلوگیری ننموده و بدین ترتیب آنرا می بینیم ... هر دفعه که مابدولت و پارلمان رجوع می کنیم والتماس می نمایم که توجیهی بحال اسف آور زنان بکنند، قانون طلاق و ازدواج را اصلاح نمایند که با وضعیت فعلی بصورت حق کشی فاحشی بقیه در صفحه مقابل

تصویر تازه‌ای نمایش بدهند.

زنان امریکائی دانسته‌اند که مشروب و سیگار زن را زود شکسته میکنند و با این دلیل در عوض مشروبات الکلی آب میوه میخورند و در عوض سیکار سقر میجووند. امروز بقدری خوردن آب میوه در امریکا معمول شده است که هر کسی برای مهمنهای خود نوشابه تازه‌ای از مخلوط میوه تریب میدهد و معروف است که این آب میوه را کاهی هم بجای نوشابه‌های الکلی بسلامتی هم مینوشند.

روز ۲۹ آذر از طرف حزب زنان جلسه کنفرانسی در محل سینما هایاک تشکیل شده بود تا نتایج مسافرت خانم دکتر فاطمه سیاح و خانم تربیت بتر کیه بسم حضار برسد .. مجلس از طرف خانم دکتر زهراء کیامنشی حزب گشاپیش شد و سپس آقای همایون جاه‌معاون وزارت خارجه نطقی حاکمی از قدردانی از بانوان ایران نمودند.

پس از آن پر ترتیب خانم دکتر فاطمه سیاح، خانم تربیت،



در اینجا خاتم بامداد مدیر روزنامه زن امروز در حال ابراد نطق دیده میشود

خانم بدر الملوك بامداد خانم شمس الملوك مصاحب هریک سخنرانی چال و مهیجی تهودند که همه شکایت از بی اعتمای دولت بزرگ ایران به مقاصد شریف اعضای حزب زنان بود و بی اندازه مؤثر واقع شد.

در اینجا ذکر میشود مهیی از نطق خانم دکتر سیاح راعیناً نقل میکنیم وبخصوص توجه آقایان اعضاء دولت و کلای مجلس را به این قسمت جلب مینماییم.

قسمتی از سخنرانی خانم دکتر سیاح گرانبهاترین چیزی که ما از مسافرت خودمان از ترکیه همراه آوردیم مشهودات ماست نسبت با تحدی ملی و نتایج شگفت‌انگیزی که از آن بوجود آمده است مانوانستیم نقش بزرگ را

بقیه از صفحه ۹

یک دلیل اینکه زنان امریکائی همیشه با شساط و جوان جلوه میکنند، این است که زیاد خود را تغییر می دهند، چون بخوبی فهمیده‌اند که بشدر جستجوی چیز تازه است و بهمین جهت قشکترین قیافه‌هایم وقتی مکرر دیده شود زیانی خود را در چشم مردم از دست خواهد داد. پس همیشه وسایل لباس و آرایش خود را ارزان‌ولی متعدد تهیه میکنند و همین مسئله سبب میشود که همیشه بتوانند خود را

آنکه از قاریخچه گشیف حجاب در ایران

بکرید و باید برای رفع حجاب و آزادی زنان از کفن سیاه اقدامات کنیم.

همسرم (بانو شهناز آزاد) در پاسخ گفت. « اغلب واکثر ملت و زمام داران و پیشوایان ایران کاملاً مخالف این مردم هستند، مارا تکفیرو واجب القتل خوانده از هیچگونه اخراج و آزار کوتاهی نخواهند کرد »

جواب دادم اقدامات سری و با احتیاط خواهیم کرد و امیدوارم با تدبیر لازمه بمصود برسیم. و انگهی چون مردم ما مقدس و نجات بخش ایران است بر فرض اگر خون مارا بزیرند سبب آسیاری در خت مبارک آزادی زنان بیچاره و مستمکش این کشور خواهد شد.

همسرم از بیانات من متأثر گردیده پذیرفت، نخستین اقدام من این بود که کتاب کوچکی را در دلائل شرعی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی لزوم و جوب رفع حجاب تو شتم چون می دانستم اجازه چاپ آنرا نخواهند داد با ژلایز (تا آنوقت ماشین تحریر در ایران رواج نیافته بود) یک صد جلد تهیه کرده بعضاً از علماء و رجال روشن فکر دادم بیشتر آنان صحبت مندرجات آنرا تصدیق کردهند ولی همه میگفتند که زمینه این گونه کارهادر ایران هنوز تهیه نشده بسیار خطر ناک است. در پاسخشان گفتم: همه اصلاحات جهان در ابتداء از تراویش فکر یک تن آغاز شده میس کم کم انتشار یافته و بالاخره مورد پسند جامعه گردیده اما راجع بخطراش بدیهی است همیشه هر کس که خواسته کاری برخلاف عادت قوم کند مورد حملات گوناگون بوده و بساجان خودشان را هم در پیشرفت مقصود فدا کرده اند.

باری در هر چاچ یکنفر نسبتاً روش فکر را میدیدم یک جلد بقیه در صفحه ۱۲

در طی تمام مسافت نسبت باما ابراز داشتن مظاهر رفتاری بود که در جامع ترک نسبت بزن ابراز میشود و ما ازین اظهار همدردی و احترام مغفور بودیم زیرا میدیدیم بتوسط ما اشخاص کوچک این احترامیست که نسبت یعموم زنهای ایرانی اظهار میشود چه در مملکتی که زن از حیث حقوق با مرد مساوی است هر احترامی که بردان گذارده شود متوجه زنان نیز میباشد.

امیدوار باشیم که مشهودات ما و تجربی که در نتیجه این سفر حاصل کرده ایم بحال زنان ایران مفید واقع شود و دولت ما نیز باید حسن نیت و نظر بهتری با آنها نگاه کند. البته دولت اینکار را خواهد کرد والا هر گز او مارا باین مسافت تشویق نمی نمود.

آیا دولت مامیخواست آرزوهای مارا برای رسیدن به چیزی که فاقد آن هستیم شدیدتر کند؟ آیا برای این بود که ما از وضع خواهان ترک خود غبطه خوریم؟ امیدوارم که منظور چنین نبوده باشد!

همانطور که در صفحه اول اشاره کردیم روز آزادی زنان ایران ۱۷ دی ۱۳۱۴ است و در آن روز بود که بزن اجازه دادند در اجتماع ظاهر شود و از حق قانونی خویش دفاع ماید... ولی ناگفته نماند که از چند سال پیش از آن نیز که زنهای ما در منتهای گمنام و زندگی میگردند جنبش های مردانه ای میشدو با اینکه زیاد توسعه پیدانمی کرد ولی باز کماله مؤثر بحضور کردن اذهان مردم برای پذیرفتن یک تغییر بزرگ و پیدایش این روز تاریخی بود. از آنجایی که لازم دانستیم که بanonan عزیز کمی بگذشته رجوع کشند و تاریخچه این نهضت را از نظر بگذارند از آقای ابوالقاسم آزاد که خود یکی از مؤسسان مؤثر این عقیده بودند خواهش کردیم تا شرحی مختصر از اقداماتی که در آنزمات کرده اند و تحمیل کردار این راه متحمل گشته اند برای ما بفرستند. اینکه عین نامه ایشان در اینجا درج میشود:

✿✿✿

(تفصیل در دو جلد کتاب جدا گانه حجاب خواهد شد)

این بنده ابوالقاسم آزاد مراغی پسر از فرا گرفتن مقدمات علوم عربیه به نجف رفته پس از پنجمال و نیم توقف بایران برگشتم، خویشاوندانم متوجه بودند که مانند سایر همراهان گذگان از نجف مسجد و مهرابی را اشغال نمایم ولی من مایل به یاد گرفتن قیانهای بیگانه و مسافرت بار و بابودم.

یک سال پیش از اعلان مشروطیت در ایران از راه روسیه و اسلامبول بار و بارا سپس بمصر و حجاز و هند رفته در آغاز جنگ جهانگیر پیشین بایران برگشته با دختر نوشین روان حاج میرزا حسن روشنیه بنیاد گذار آموزشگاههای جدید در ایران ازدواج کردم و در نخستین روز بُوی گفتم که شما نباید از مردان رو

بقیه از صفحه مقابله

در آمده است حتی بما جواب هم نمی دهند و اگر جوابی هم بدهند اینست که ماباید اول سطح تمدن زن را بالا پیریم و اورا مستحق آن حقوقی بنماییم که آرزومند آن هستیم...، مثل اینست که تربیت میلیونها زن میتواند یک کار فردی باشد...، غالباً بما اظهار می شود که وظیفه زن مادری و تربیت اطفال است واین وظیفه ارتقا طی بحقوق و امانتی پاسیون زن ندارد... این آقایات ظاهر آ در نظر نمی گیرند که مادر همدمن مادر ریست که بتمام حقوق خود بی برده است و میتواند وظایف را که بعده دارد نجام دهد زیرا آنچنانکه حق نیست و وظیفه نیز وجود ندارد «مادری در راس تمام تکاليف اجتماعی زن قرار گرفته است»

این جمله ایست که اتا تورک در ۱۹۲۳ بیان کرده و از آن وقت بوده است که او و دولتش برای امانتی پاسیون زن ها قیام کردن تا اجرای این وظیفه را ممکن سازند. پذیرائی که در ترکیه از ما نمودند... احترام و توجهی که

(خانم هریم رفعت زاده) در پهلوی وی نشسته رویداد جلسه را خواند :

سپس اعلام کرد که امروز بانو عطیه کسماًی در موضوع حقوق زن در جامعه سخن رانی خواهند کرد .
بانو عطیه پشت تریبون استاده نطق غرائی کرد که همه حضار حتی رضاقلیخان را وقت قلب دست داد . وقت آنچه مسریو کارمندان رفتند . رضاقلیخان باز ساعتی نشسته دفتر اسامی اعضاء و دفتر صورت جلسات را مطالعه کرد و با ظهور تمجید و توصیه براینکه همه کارمندان باید از از تکاب بعملیاتی که ممکن است باعث واکنش ناستوده شود رفتند . شکفت انگیز ترین اتفاقاتی که در عمر مرخ نوده اینست که فردای همانروز در رخانه نشسته بود که تلفون صدا کرد . گوشی را برداشته صدای رضا قلیخان راشنیدم که پس از تعارفات معموله گفت خواهشمندم امروز عصر در اداره مرا ملاقات کنید که عرض لازم دارم ولی نگران نباشد . عصر رفتم همینکه وارد شدم گفت . آقای آزاد یا حسن اتفاقی پیش آمده و نامه بی امضای بنخست وزیر (سپهبدار اعظم رشتی) نشته اند مفادش این بود که حاج میرزا ابوالقاسم خان آزاد مراغی جمعیتی را تشکیل داده است مرکب از زن و مرد - زنان از مردان رونمایی نمودند از دین اسلام خارج و بشویک گردیده اند اگر باین نامه بی امضاء اعتماد ندارد جلساتشان عصرهای دوشنبه و جمعه در منزل کوچه یاقوت نزدیک چهار راه حاج محراب است . بفرستیدا گر دیدند صحیح است بمقتضای اسلامیت عمل کنند .

سپهبدار نامه را برای اقدام مقتضی بشهر بانی فرستاده بود ولی جریان طول کشیده فردای همانروز رسیده بود که رضاقلیخان در خانه من بود . رضا قلیخان گفت . « چون شاخود قبل از نزد من آمده دعوی تم کردید و آمدم و دیدم که نسبت بشویکی دروغ و مرام و نظام نیکوئی دارید من چگونگی قضایا را بر ایس تشکیلات و بنخست وزیر خواهم گفت اکنون شمارا برای این زحمت دادم که از ما وقع خبردار باشید . » من پس از تشرک بخانه آمده نامه به سپهبدار نشته تقاضای ملاقات کردم . برخلاف معمول جواب سریعاً رسید که فردا اول آفتاب بیاید . من در سر وقت رفم و مطالبرا چنانکه بر رضا قلیخان گفته بودم باشانهم گفتم . اظهاراتم بر دلش اثر کرد که گفت . « همه اظهارات شما کاملاً صحیح است ولی ملت و حتی رجال تحقیقی لکرده ماهم اغلب شان فنا نیک و مطیع آخوند های مفت خور هستند ولذا در عملیات خود باید نهایت هوشیاری و اختیاط اداشته باشید که می‌باید اسباب زحمت دول و خطرات گوناگون بچان و مال همه تان دارد . » آیشانرا از احتیاط کاری های همه افراد جمعیت تادرجه مطمئن ساخته بمنزل برگشتم . در جلسه فردای همانروز همه جریانات را بهم مسلکان شرح دادم . از آنجائیکه رئیس دولت و معاون نظمه هردو آگاه شدند و ممانعت نکردند . همه شاد و خواستیم یک گام جلوتر برداریم . پس از شور باین نتیجه رسیدیم که نام - انجمن بانوان - را مبدل کنیم په - گروه بانویان - برای کتمان نیت اصلی را بگوئیم که مادر فدار تعلیم و تربیت زنان هستیم .

بقیه در صفحه ۲۸

از کتاب خود را بوي داده خواهش میکردم بخواهند هر یک را که اند کی متایل می دیدم برای ناهار یاعصرانه یا شام دعوت کرده همسرم را باروی باز بوي معرفی نموده سه نفری در سر میز غذا نشسته بصحبت و تبلیغ می برد اختم . پس از چند بار ملاقات همسر شانرا نیز می آوردند که در مجلس اول باز همت و اصرار نیمه را و در مهمنیهای دوم و سوم همه رو را باز میکردند . بهمین ترتیب میکوشیدم تا وقتو که همفکران ما تقریباً بیست خانواده شدند . پس از آن مهمنیهای دوره را مبدل کردیم به یک انجمن بنام - انجمن بانوان - که مرکز خانه من بود و برای آن مرام نامه و نظام نامه نوشته نسخه های فراوان با ژلتین تهیه کرده سرآ تو زیع و جدا مشغول افزودن بر هم مسلکان بودیم . برای عدم گنجابش خانه من در پاچنار و سپس در چاله حصار و بلاحظه اینکه خانه ام در بازار چه واقع شده آمد و رفت خانه ای جلب توجه میکرد آنجارا فروخته در کوچه یاقوت نزدیک امیریه خانه ای را خریدم که سه اطاق نسبتاً بزرگ دز یا کردیف واقع و ممکن شد که دودیوار از میان بر داشته بشکل یات سالون مستطیل ساختیم بقسمیکه علاوه بر جای مرتفع محل هیئت عامله گنجایش چهل و دونیمکت را داشت نیمکت هارا مرحوم محاسب المالک ساخته بجمع بخشیدند . داین ایام امیتیاز مجله نامه بانوان بنام شهناز آزاد صادر شد که شماره اول آن در یکم اسد ۱۲۹۹ منتشر یافت . پس از سه روز آنرا توقیف کردند زیرا که در ضمن مقانه اساسی آن چنین نوشته بودیم « حجاب موهومات و خرافات و قید های کهنه پرستی پیش چشم زنات و مردان این کشورا گرفته » نیاظر شر عیات و اذه - حجاب - برونده حمل کرده حکم توقیف را نوشته بود . پس از سه هفته دو ندگی از توقیف خارج کردند بشرط اینکه در شماره دوم صریح‌بینویسم که مقصود ما همان حجاب موهومات بود نه چادر و پیچه و ما ناچار همین کار را کردیم . با انتشار مقالات نامه بانوان و فعالیت هم مسلکان نه تنها در تهران جمعیت ما فزو نی یافت بلکه در تبریز و خراسان و کرمانشاه و اراک و شیراز هم شبعت تأسیس یافت .

شبی در پیش خود فکر کردم که ممکن است شخص بد جنسی پیدا شده برود و باداره شهر گزارش نادرست بدهد . پس بهتر این است که خود رفته با نحو مطلوب و صحیح خبر بدهم در آنوقت و ستاهی سوئی رئیس تشکیلات نظامیه و آقای رضا قلیخان معاونش بود رفم و آقای رضاقلیخان را در اداره ملاقات کرده علاوه بر کتاب دلایل لزوم و جو布 رفع حجاب مرام نامه و نظام نامه انجمن بانوان را باشان داده شفاهما مصائب وزنان های هرتبه بروی گیری را شرح دادم چون سخنام از دل ملند می شد بر دل وی نشست و اظهاراتم را تصدیق کرد لذا گفتم که هاچین انجمنی را تأسیس کرده ایم ممکن است شریف بیاورید و بیسیند . گفت مرکز انجمن کجاست و در چه ساعت جلسات تشکیل می یابد ؟ گفتم در خانه و فردا عصر جلسه است . و عده داده ددقیقه هم بیش از وقت آمد . چون اکثریت حاصل شد خانم ناظم جمعیت (نواز خانم صفوی) در پشت میز ریاست و خانم منشی جمعیت

هرجا اثر زنام و نشان نیست گوی هاست



از نام و نشان ژاله چیزی نمیدانم غیر از اینکه شاعریست جوان و در اصفهان زندگی میکند و قیافه اورا جز در این عکس که ضمیمه اشعار ژیز برای مجله بانو فرستاده است جای دیگر مشاهده نکرده‌ام ولی با خواندن دیوان شعری بنام گلهای خودرو اثر طبع ایندوشیزه دانستم که ژاله صاحب ذوقی لطیف و طبعی روان است و همانطور که خود در مقدمه دیوان شعرش بدان اشاره میکند سری پرشور و دلی پر شرور دارد محرك طبع او احساسات میباشد و بخصوص مرک مادر تاثیر عمیقی در قلب او نموده است و در اغلب اشعارش که از این غم یادمیکنند روح خاصی وجود دارد. از خواندن اشعار او در کرد که ژاله علاقه زیادی بهین خود دارد و مخصوصاً ترقی بانوان این سرفیزین را از جان و دل خواهانست قطعه ژیز یکی از اشعار اوست که بر ضد ارجاع و بنفع زنان ایرانی سروده شده است.

«خیز گه هاندی عقب از کاروان»

ای دلت آئینه صلح و صفا
وی ز رخت باغ جهان لاله زار
رونق بازار مودت توئی
مهر و وفا را تو نماینده ای
بی خبر از کار جهان می‌شوی؟
تیره کنی ماه فرو زنده را؟
چند شوی نو گل باغ خسان؟
خواب گران، خواری و خفت‌بس است
خیز که هاندی عقب از کاروان
فخر جهان، فاتح و سرور شدند
جهد نما از که تو ای زن کمی
کی سزد این گونه بود بی نشان؟
کار کنی؛ فکر سیاست کنی
جهد کن ای زن زچه‌ای گوشه‌گیر؟
شمع فروزنده مجلس شوی
جامعه رازار و حزین میکند
رهن آزادی و آئین بود
چادر مشکین نه حجاب زن است
پاکی جان «ژاله» حجاب تن است

اصفهان - ژاله

ای زن، ای مظہر لطف خدا
ای ز تو بنیاد بشر استوار
نوگل گلزار محبت توئی
مام وطن، محور آینده ای
چند تو در پرده نهان می‌شوی
چند بیوشی رخ تابنده را
چند شوی دستخوس ناکسان
بندگی و زاری و دلت بس است
قافله علم و عمل شد روان
سایر زن‌ها ز تو بر تر شدند
دختر دارا و عروس جمی
دخت کیان، مام انوشیروان
خیز که باید تو ریاست کنی
باید گردی تو و کیل و وزیر
گر تو نماینده مجلس شوی
آنکه تورا گوشه نشین میکند
دشمن ایران به تو بد بین بود

برده و تمیلک میکردند.

این شخص نیز در طول مسافت های خود که در جستجوی زیائی فکر و هنر و معارف بشر انجام میداد گوهرهای گران بها و نفیسی از ذوق و هنر بقیمت برده و در سینه خود داشت. از حیث اینکه از هر چیز بالاطلاع و همه جا رفته بود هرجا که قدم می گذاشت وطنش بود.

بانمام صنایع ظریفه بعد یک متخصص و عاشق دلسوزته آشناشی وارد داشت ولیکن اشتغال باین هنرها را در نظر شخص خودش که مرد بلند پایه ای بود، بدیده تحقیر و بی اعتمادی مینکریست و هزاران ساعت لذت از زندگانی خود را مدیون افکار زیبا و هنرهای بشر بوده بدون اینکه هیچ وقت میل باشید که کرده باشد که شخصا هم از خودش چیزی بیرون داده و اثری باقی بگذارد. زندگانی او شبیه بعضی زندگانی هاست که در ظاهر زائد و بی ثمر جلوه میکند چه هیچگونه علاقه و پیوند خاصی آن را نسبت بیک هر کنز یا جماعتی وظیفه دار و زنجیر نه کرده و تمام غنائم که در اثر هزاران واقعه و سرگذشت ذخیره شده است با صاحب خود بگور میرود بدون اینکه و ارثی در بین بوده یا دیگران از آن استفاده ننمایند.

یک شب بعد از شام در جلو عمارت هوتل نشسته و با تفاوت هم غروب آفتاب را روی دریاچه تماشا میکردم، موضوع صحبت همین چیزها و ایراد من با آن آفاهمن حرف ها بود.

در پاسخ گفت:

— شاید حق با شما است؛ البته من بیاد گارها و خاطرات عقیده ندارم چه محسوسات انسان در زندگانی بلا فاصله از بین میروند شما تصور میکنید که یک شاهکار صنعتی هم بزودی پس از ساخته شدن و خاکشدن ازین نمیرود!

البته که محبوشه و از بین میرود، منتهای امر دوام آن بیست، پنجاه، یا صد سال است. امروز میخواهم در این زمینه ماجراهای را بخاطرم آمد برایتان حکایت کنم.

تصور میکنم ارزش اینرا دارد که شما آنرا موضوع یک رمان خوبی قرار بدهید.

باید قدم بزنیم راه رفتن برای این قبیل صحبت ها بسیار مناسب است.

خلاصه، در امتداد جاده زیبای کناره، محصور از سروهای کهن و بلوط های انبوه، که نور دریاچه از وسط شاخهای آن آئینه وار در تالار بود پیش میرفتم از یک طرف دور نمای شهر بلاد ریو مانند غبار و ابر سفیدی که الوان مختصر آفتاب غرب حدت کمی آن میداد، پیدا بود، از طرف دیگر، آن بالاروی بلندی، دیوارهای مدور و یالسر بلونی مانند تاج و نگین الماس محصور و مستور از درخشندگی خود نمای میکرد.

گر ما گیرنده ولی سنگین و مزاحم نبوده بلکه مثل بازو های گرم و نرم مشوقة آه-ته بسیاه و تاریکی اطراف تکیه داده و فضای را مملو از روابع گلهای ناپیدا کرده بوده و فیق من حکایتش را آغاز کرده:



بازی خطر ناک

از آثار: استفون تسوایت

ترجمه: عیسی لیقوانی نماینده سابق مجله

تابستان گذشته من ماه اوت را در گادناییا گذراندم. کادنایا یکی از جاهای متعدد کوچکی است که مانند یک نفر گوش نشین با جلوه و دل راگی خاصی بین شهرهای سفید و روشن و چنگلپای تاو و انبوه کنار دریاچه قرار گرفته است. حتی روژهای بهار که موقع پراکنده شدن مسافرین شهرهای بزرگتر به قسمت های مختلف کرانه است.

همین شهر کوچک سکوت و آرامش خود را از دست نمی دهد، باین جهت در ظرف هفته های گرم تابستان فضای روح بخش آنجا زیر تاش خورشید، هانند مجله معطری، یک حالت خلوت و انزوا و جلا عخاصی بخود میگیرد.

هوتل بکلی خلوت و عده مسافر بسیار کم بود. مسافرین نسبت به مدلیگر در اعجاب و حیرت بودند که چرا از آن همه نقاط با ازدحام که در اطراف دریاچه وجود دارد چشم پوشیده و چنین محل کنار افتاده ای را برای گذراندن ایام تابستان اختیار کرده اند.

اما چیزی که بیشتر مایه توجه و کنجه کاوی می باشد عبارت از آقای محسن و با تربیت و ظرافت و خوش ایباسی بود که قاعده تأمینیا است جزو شخصیت های واسطه بینایی یک رجل سیاسی انگلیس و یک خوشگذران پاریس محسوب شود، چه مانند اولی آراسته و بینا و بسان دو می در آداب و اطوارش مختار و لا قید بود. این آقا به هیچ کدام از ورزش ها و مشغولیت های روی دریاچه میانه نداشته و ایام را متفکرانه غرق تماشی دودسیگار خود بوده کاه بگاهی نیز کتابی را ورق میزد.

سکوت و خلوت دوروز بارندگی و خوش روئی و برخورد خوب این آقازمینه خوبی برای آشناشی بود.

لذا بزودی روابط حسن و صادقانه ای بین ما بر قرار گردید. این شخص اصلا از اهالی لتوانی بوده ولی در فرانسه و بعد در انگلیس تربیت یافته بود، هیچ وقت اشتغال بکار معینی نداشته و سال ها بود که محل اقامه ثابتی نیز نداشت.

و یکنیگ ها یا غارتگران اسکاندینیا و یائی قرون گذشته در تاخت و تازهای خود در اروپا هرچه که زیبا و نفیس بود به یقینا

باریکی زیاد ، نشوونمای کم ، بدلباس ، یکنوع بدلباس
طبیعی و ناموزون .

باوصف این فتور و بی حالی که کامل ساده و غیر مصنوعی
بود یک چیز انسان را جلب میکرد و آن چشمان در شتش بود که
برق و شعله ای داشت .

دیدن این شعله بسیار مشگل بود زیرا دید گانش از نگاه
ثابت و مستقیم فراری بود و بزودی شعله های لرزان و کوچکی
جای آتش اولیه را می گرفت .
اوهم مانند آن وزن دیگر همیشه بایک کار دستی وارد
میشد ولی غالباً یکار و با انگشان خواب رفت، متفکر و خیره ،
دور نمای دریاچه را تماش میکرد .

من هنوز نمیدانم بچه جهت منتظره آندختر و آندونفر
اینهمه توجه را جلب نموده .
من غالباً وقتی مادر و دختری را با هم می بینم ، خزان و
شکوفه ، پژمردگی و طراوت ، سایه و روشن این قبیل چیز ها
بیامد میافتد

در گونه های مادر چین و چروک در انتظار موقع در کمین
است همچنانکه ملال در پس خنده و زوال و حرمان در پس او هام و
تصورات شیرین منتظر توبت هستند. در وجود دختر هادر این سن
معنی اممال و آرزوهای مبهوم و بدون هدفی بیدار میگردد که
پر ایشان گیج کننده است یک لحظه فراموش نشدنی و منحصر به
فردی برای آنان میگردد و آن عبارتست از موقعيکه دختر ها چشمان
حریص و خواهشکر خود را بطرف عالم زندگانی خیره نموده اما
هنوز نمیدانند چه میخواهند ، آنچه را که در تمام مدت عمر خواهش
خواهند بود با تمام قو آرزو دارند بدون اینکه هنوز تشخیص داده
باشند که مطلوب و منظور اینهمه آرزو حسرت عشق است و بس
در هر صورت من نمیدانم کدام یک از این تصورات مرا
نسبت بآن دختر اینهمه دقیق و مرائق کرده بود .

نگاه آبدار او مدام غرق اندیشه و او هام بود ، هرسگ
یا گر به ای که از نزدیکش عبور میکرد : یکنوع هیجان و سختی
نوازش میداد و مثل این بود که تارو بود وجودش لا ینقطع با یک
انقلاب و هیجان درونی دست بگریبان باشد ، هر کار و یاجر کتو
هر چیز را که شروع میکرد ناتمام میگذاشت و از نو بعالی خیال
میرفت . غالباً اوائل شب غفلة باعجله غریبی بطرف قفسه کتابخانه
بی ربط هوتل هجوم کرده و یا اینکه دو جلد کتاب شعر متعلق به
خود را که از شدت استعمال مندرس شده بود با همان عجله و هیجان
ورق میزد و دوباره روی میز میانداخت . یکی از آندو جلد کتاب
اشعار کوتاه بود دیگری اشعار بومباخ چرا میخندید ؟

- هیچ ! از بی تناسبی این دو کتاب ناجور تعجب کردم .
- حق دارید البته مضحك است لیکن از طرفی هم ایت
عدم تناسب بنظر من بسیار طبیعی و عادی است چه برای دخترانی
بقیه در صفحه ۱۸

مقدمه باید چیزی را بشما اقرار کنم : من از شما کتمان
کرده بودم که سال پیش در همین فصل من در همین کادناییا در همین
هوتل منزل داشتم .
قطعان مسئله اسباب تعجب شما خواهد شد زیرا در صحبت
پیش من صریحاً اشاره کرده ام که در مدت عمر همیشه از مکرات
اجتناب و نسبت به مکرات اکراه دارم

حواله کنید تا شرح بدhem چرا و بچه دلیل من دو سال
پشت سرهم باینجا می آیم . طبیعی است سال قبل هم مثل امسال باینجا
خلوت و ساکت بود ، پارسال هم عیناً مثل امسال هیین آقای
هل میلان که می بینید اینجا بود . هین آدم تمام روز را ماهی
میگرفت و آخر وقت دو باره ماهی ها را بآب ریخته و آزاد میکرد
تا صبح روز دیگر بر سردو همین عمل را از سر بگیرد .

پارسال هم اینجا دونفر بیرون از انگلیسی بودند و زندگانی
ساکت و کنک و بی فکر آنها حکم زندگانی نباتات را داشته و
ابداً قابل توجه نبود .

علاوه بر این یک جوان خوشگل و شیکی هم بود که با
یک زن جوان و دلربا ورنک بریده ای اینجا منزل داشتند و گمان
نمیکنم زن و شوهر بوده باشند زیرا همیگر را با عشق و علاقه
شیدیدی دوست میداشتند .
بالاخره یک خانواده آلمانی که قیافه و خطوط بر جسته
سیمای آنان دلالت بر شمالی بودت میگرد جزو مسافرین این
هوتل بودند

یکی از افراد آن فامیل خانمی بود که پاسن گذاشته
صورتش استخواندار ، گیسوانش بر نگ کاه و چشمانش بر نگ
پولاد بود .

دهان این خانم سوداوی طبع از آن دهان های کنه جو ،
دعوا طلب ، گله گذار و متعرض بود ، دهانی که گوئی چاکش را با
کارد تیزی اندازه گیری و قاقج کرده بودند .

زن دیگری که با این خانم بود میباشد خواهش باشد
زیرا همان خطوط و علام صورت را داشت جزا یکه استاد طبیعت
از خشونت آن کاسته و بر جستگی هارا تخفیف داده بود . خواهش
هیچ وقت از هم جدا نشده ولی هیچ وقت نیز با همیگر هر رف
نمی زدند .

همیشه یک برودری و کاردستی در بغل داشته و بطوری سر
هار اخم کرده و سر گرم بافت بودند که گوئی مشغول جادو ، یا
اینکه شبیه « پارک » ها و ملاتکه دوزخ ، بارشته عمر دیگران بازی
کرده و حق و حساب مردها را دستشان میدهند .
یک دختر شانزده ساله نیز که نمیدانم دختر کدام یک است
با آنها بود .

در چهاره این دختر هنوز اندکی آثار بچکی باقی بود ،
جادبهای نداشت ولی در عین حال مختصر گردی و پری صورت
نشان میداد که دارد با عالم زنان میگذارد . راستش را بخواهید
قشچک نبود

حضور ذهن



بحور



پرفس دکتی فوق العاده کریه المنشتر
بود روزی میخواست بمسافت برود .
وقتی از زن خود خدا حافظی میکرد باو
گفت
- مبادا در دوری من دلت برای جوانان
نیکو منظر برود
- مطمئن باش که من وقتی بروی تو
نگاه میکنم دلم میرود



روزی آیسدر دونکان رقصه زیما به
بر ناردا شاو گفت
- اگر ما با هم ازدواج کنیم بچه بسیار
خوبی از ما بدینا خواهد آمد زیرا
زیبائی و جمال را از من بارث میبرد و
و دانایی و کمال را از شما .
- خوب خانم اگر قضیه بلکی بر عکس
شد تکلیف بچه چیست ؟



در زمان اوی شانزدهم معمول بود که
سیلی خوردن ایجاد دعوت بدوقاً می
کرد ولی مشت خوردن کنکاری
محسوب میشد و دنباله نداشت
٠٠٠
تالیران وزیر خارخه لوئی شانزدهم
که مردی بود ترسو لی زیرک روزی در
ورسای از شوهری که زنی را تعقیب
میکرد سیلی محکمی خورد . فوراً
تالیران صورت خود را چسبید و گفت:
عجب هشت سنگینی داری . . . حه هشت قائمی زدی



روزی مرد جسوری بخانم اشتر او س
گفت:
- شما پرا هیچ وقت سنتان را بکسی
نمیگوید .
- چرا چیزی را بکسی بگویم که هر
دقیقه در تغییر است .



زدی

شبی در کمدی فرانسه زنی
در مقابل هم به مادلن برو و هان آرتیست
بزرگ کمدی رو کرد و گفت :
چقدر مردم دروغگو هستند بن گفته
بودند که شما فوق العاده بداخل هستید
- راستی که دروغگو هستند چو
بن هم گفته بودند شما خیلی زیبا هستید

در شب نشینی صحبت ازانقلاب و شورش
بود، بنا پارت کله ای حرف نمیز دو داخل
صحبت نمیشد . . . مادام دستال خواست
تا شاید حرفي ازاو بکشد پس گفت
ژنرال عقیده شما چیست ؟
- من هیچ دوست ندارم که زنها داخل سیاست
شوند
- حق دارید ولی در مملکتی که سرشار
را بریده اند خیلی طبیعی است که دلیل
آنرا سوال کنند

روزان در مسافرتی با آقائی برخورد
- به روان عزیز . . تو چطور باین
شهر آمدی . . . چقدر شکات عوض
شده است
- آقا . . اشتباه کردید من ربرت هستم
- عجب ! پس امستهم عوض شده است

رئیس بانکی که خیلی بانفوذ بود روزی
نرده ساشا گیتری (کمدین بزرگ) رفته
از او تقاضا میکند که روز چهارشنبه شام
را با هم صرف کند . . . وقتی آنرا داد
اطلاق بیرون میبود ساشا گیتری که
هیچ حوصله رفتن نزد اورا نداشت رو
بمنشی خود کرده میگوید: «زود باین
مرد احمق بنویس که من چهارشنبه
وقت ندارم .»

ناگاه متوجه میشود که آن مرد هنوز در آن اطلاق است ،

- ١٦ -

پس دنباله حرف را گرفته میگوید « زیرا چهارشنبه منزل این
آقادعوت دارم . »



روزی لاهارپ میان مدام دستال و مدام رکامیه نشسته بود یکمرتبه فریاد زد.

- چه سعادتی، من میان زیبائی و کمال نشتم!

دام دستال که فکر کرد مسکن است به مدام رکامیه بربخورد فوراً با تعجب گفت.

چطور من هیچ وقت نگفته بودند که زیبا هستم!...



عمرین الخطاب در ایام خلافت شیخ
در مدینه میگشت بدر خانه ای رسید
آواز سرود شنیده با خود گفت صاحب
این خانه بفساد مشغول است بروم و او
را تعذیب کنم... بدر خانه رفت دیدر
بسته است... گفت اگر بکویم شاید
آن مفسد فرار نماید لاجرم بر بام
آمده مردی را دید که صداحی شراب
پیش خود نهاده بانک بر او زده گفت

یا (عدو الله) پنداشتی که خدا ترا رسوا نخواهد کرد که مر تکب
چنین معصیت شدی آن شخص بالفور در جواب گفت ای خلیفه من
بر یک معصیت اقدام نمودم تو بر سه ذنه...
اول آنکه امراللهی چنان است که (والدالبیوت من ابوابها)
یعنی از درخانه وارد شوید و تو از بام آمدی.

دو آنکه (اذا ادخلتیم بیوتا فسلموا) یعنی چون بخانه ای
در آئید سلام کنید و تو بر من سلام نکرید...
سوم آنکه فرمود (لاتجسسوا) یعنی جاسوسی نکنید و
تو کردن.



- چون مجامد ملحد را گرفته نزد
هارون الرشید بردند هارون بالاو گفت تواز
(زنادقه قد کیاری) مجامد منکر شده هارون
گفت تو را تبعیخ خواهم زد تا اقرار
کنی، مجامد جواب داد اگر چنین کنی
رسول خدار اخلاق کرده باشی هارون
پرسید چگونه؟

جراب داد آن حضرت تبعیخ میزد که
مسلمانی اقرار کنند و تو میزی که من
بکفر اعتراف نمایم!...



چند سال پیش هارت شنال آوازه خوان
معروف به امریکا مسافت کرد... خانم
میلیونری نزد اورفت تا از او دعوت
کند که در مجلس شب نشینی آن خانم
آواز بخواند

- خانم شما برای این شب چقدر خواهید
گرفت؟

- هزار دolar

خیلی گران است ولی بیک شرط موافق میکنم... چون
در امریکا مردم به آرتیست تأثر زیاد احترام نمیگذارند لازم نیست
که شما بعد از آواز بما ملحق شوید
- راستی! مجبور نیستم... چه خوب! پس به پانصد
دولار حاضر



از ابوروبه شاعر منقول است که گفت
نوبتی قصیده ای در مدح ابو جعفر
منصور دو انتقی گفتم چون بر او خواندم
گفت کدام را دوست ترداری سیصد
دینار زربتو انعام نمایم یا سه کامه حکمت
بتوآموزم. گفتم تعلیم حکمت اختیار
نمودم زیرا که حکمت کمال نفس است
و زر زیست تن منصور گفت: هر گاه
جامه کهنه یوشیده باشی کفش نو
در پامکن گفتم صد دینار رفت منصور گفت چون ریش خود را
چرب کنی اندرون ریش را چرب میکن که تا جامه اات تباہ نگردد
گفتم دویست دینار از دست مرفت امیر بفرماید که صد دینار باقی را
یمن دهنند تا کلمه ثالث ذخیره باشد و وقت دیگر سؤال کنم.

بازی خطرناک!

پنجم از صفحه ۱۵

نیست که در ماجرا عشقی نقش بزرگی بازی کرده‌اند؟...
بالاخره این دختر حتماً مستغرق این قبیل جزئیات است که در تألیفات

شاعرانه خوانده است.
آیا کسی میتواند از تخيلات شاعرانه این قسم دخترها س

در آورده واز رموز دل آنان آگاهی حاصل کند؟
این تخيلات دختران مانند ابرهای سفید و متوجه است
که با تبلیغ و تلوی مخصوصی، بدون هدف بطرف لا جورد آسمان
در پرواز نمود، این تصورات هم مانند همان ابرها بودند سفید و نیلگون
و از عصر بآن طرف آهسته و آرام، مانند آغاز حریق بگلگون
تبديل میشود تا نکه یا بالآخر غروب سرسرد و محشر سرخ فام آتش
سوزی بر پا گردد.

خلاصه دامنه این اندیشه‌های طولانی من منتهی باینجاشد
که بالا ردید در این ایتالیا، در این سرزمین حدیث عشق، آن
دختر مخصوص ناشی هیچ پیش آمد و ماجرائی را که بُوی معاشه
از آن باید مستبعد و غیر مترقبه نپنداشته بلکه یک امر عادی و
طبیعی و متناسب با محیط تلقی خواهد کرد بنابر این چه عیب دارد
که دل آشفته و سرگردان و درون متزلزل و مختلف آن بیچاره را
مشغول و خوش کنم. این بود که تصمیم گرفتم یک عاشق خیالی برایش
پتراشم!

همان شب یات نامه بی اعضاء و عاشقانه با رعایت قواعد
احترام و خصوص و خشوع و با کفایات و اشارات مناسب تهیه کردند.
این کاغذ بسبک معاشه‌های رومانتیک و شاعرانه، خیلی مهم و لی
در عین حال هتین و با اختیاط و مؤدب بود، عاشق چیزی نمی
خواست و چیزی هم و عنده نمیداد. چون میدانستم آن دختر بحکم
تعربیک اعصاب و هیجان زودتر از آن دوزن بحرکت آمد و همیشه
اندکی قبل از سایرین سر میز صبحانه حاضر میشد پاکت را
یواشکی زیر حوله غذاخوریش جا دادم. صبح شد و من از باعجه
مراقب و در کمین بودم همانطور که پیش بینی کرده بودم زودتر
از دیگران وارد شده سر میز جلوس نموده و بلا فاصله نامه را دید
ابتدا متعجب و متوحش شدم. معلوم بود که هنوز چشمش باور نمی
کند لیکن بزودی متوجه شعله سرخی شدم که گونه‌های رنگ
پریده‌اش را فروخته و بطرف گلو و سینه سر ازیر میگردد چشمان
متغير و نگرانش را که با اطراف میچرخاند مشاهده کرده و دیدم
که بی‌چاره چگونه خود را باخته است، خلاصه بایک حر کت
مرتش کاغذ را مخفی کرد و عصبانی و مضطرب بجای خود نشست
تقریباً دست بزدا نزد و بعجله تمام بیرون رفت تا در اهروهای هتل
جای خلوت و امنی پیدا کرده و آن نامه هزبور را بخواند....
- فرمایشی داشتید؟

- بله بنظر من کار خطرناکی کرده‌اید هیچ فکر نکردید
که ممکن است آن دختر در صدد تحقیق برآمده‌لا اقل از پیشخدمت
هوتل بپرسد که کاغذ را کی زیر حوله گذاشت و بیانمه‌را به مادرش

باین سن هیچ فرق نمیکند، آنها دلشان شعر میخواهد خواه
اشعار سلیس و بلیغ گوته باشد که طبع حساس و صادقی دارد خواه
اشعار مبتذل و مصنوعی.

برای این قبیل دخترها هر مصرعی بمنزله جامی است که
آتش عطش را بخواهند و خوب و بد شرابی که در بیمانه است
برایشان یکسان است، آنها نخورده می‌ستند، می‌ست شراب
میخواهد با خوب و بدش کار نداشته و اصلاً خوب و بد شراب را
تشخیص نمیدهند.

باری هوس و آرزو مدام از چشمان دختر شعله میزد، هوس
و آرزو دائم از آنگشتانش که ضربات خفیف و متشنجی روی میز
مینواخت ظاهر بود.

هوس و آرزو برای رفتیش آهنگ مخصوص و ناموزونی
میداد ولی در عین حال آن آهنگ ناموزون جاذب خاصی داشته و
حر کت مرددی بود بینابین پرواز و ترس از پرواز، معلوم بود که
میخواست و میخواخت دلش پرواز میکرد که بتواند با کسی حرف
زده و اندکی از دل لبال پر خود خالی نماید.

افوسوس که کسی نبود جز آن دخانم پیر، چیزی نبود جز
نهایی و بی کسی و صدای یکنواخت سوزن‌ها و نگاه‌های سرد
متکبر زنها که در چپ و راستش قرار گرفته بودند.

از این کیمیات یک حال رقت و شفقت لایتناهی و غیرقابل وصف
برای من رو داد اما چه سود که نمیتوانستم نزدیکش بروم زیرا
اولاً مردم‌سنتی مثل من بدور دختری که در چنان وضعیت روحی
قرار گرفته باشد نه میخورد.

ثانیاً آشنایی و رابطه پیدا کردن بادارو دسته یک خانواده
بامداد من سازگار نبود و همواره یک اکراه نسبت باین قبیل
روابط در خود احساس کرده ام خاصه که خانم‌های مسن طبقه
بورژوازی یعنی طبقه متوسط احوال و عامی در کار باشند!....
پس چه باید کرد؟ این رافت و شفقت که در من پیدا شده است
چگونه باید کار خود را بکند بدلاً نیکه گفته شدم که نمی‌خواستم
نمی‌توانستم بادختره حرف زنم.

بالاخره چندی مستغرق این افکار بودم تا ناگهان فکری
برایم پیدا شده و راه حل غریبی بدمست آمد:

مگر نیست که این یک دختر ناشی و مخصوصی است که
برای اولین بار بایتالیا آمد و از برکت اشعار شکسپیر انگلیسی
(که خودش هر گز این مملکت را ندیده بود) اینجا را سرزمین
رومیها و ماجرا مرموز میداند؟ مگر اینجا و اینکشور مرکز
سرگذشتهای عشقی نیست غالباً اشاره دارد به باد بزنی که معموش
عند این زمان انداخته یا جا میگذارد؟ مگر اینجا همان کشور خنجر
های تیز، نامه‌های عاشقانه، گیس سفیدها و عمه خانم‌های باستان

ول نکنم .

شب یک نامه دیگری نوشته و روزهای بعد پشت سر هم
نامه های عاشق مجهول را تجدید می کرد .

این نکته برای من جذب مخصوص و مهیجی داشت که لازمه
احساسات یک عاشق جوان والتهاب و هیجان یک عشق شدید را از
فوق حیال عاشق خیالی جعل نمایم بدون اینکه چنین احساساتی در
وجود خودم صورت خارجی و تحقیق داشته باشد
بالاخره این کار برای من حکم مشفولیت و تفریح بزرگی
را پیدا کرده و شیوه تفریحی بود که یک نفر شکارچی از گستردن
دم می برد و چند مرتبه نگران شدم از اینکه میادا اتفاقاً از این
باری که شروع کرده ام راست راستی موقیت نصیب خودم شود و
تصمیم گرفتم که دیگر دست از اینکار بردارم ولی یک شوق عجیب
یک دست غیب هراوا دار و تحریر یک میکرد که بازی را به آخر برسانم .
دختر روز بروز تغییر می کرد : راه رفت و قدم برداشتنش
سینک و چالاک و در عین حال مانند رقص مردد و لرازن شده بود
چهره اش ناگهان دگر گون و وجاهتی شبیه و جاهت اشخاص آتش ،
پیدا کرده بود چشم انداش در سایه تیره و تاری غرق و شعله آتش ،
نگاهش بی ثبات و بی قرار بود ، بالاشک شبها را در انتظار
نامه روز بعد یخوابی می کشید بکیسو انش گل میزد و روز بروز
مشهود تر بود که بار ایش خویش توجه بیشتری دارد و از خشونت
دست ها کاسته شده دیگر هر چیزی را که دست میزد بار امی
ونزهی والتفات بود گوئی روح نوازش به انگشتانش دمیده شده بود
من در نامه ها اینطور جلوه میدادم که عاشق ناشناس
جای دوری نبوده و غالباً معشوقه را می بیند باین جهت یک حالت
است فهم و است طلاق مدام از نگاه های دختر خوانده می شد .

آری مثل این بود که العان و نفعه های دلناوار فضای
اطراف را بر کرده ولی عاشق مجهول مانند جادو گر افسانه کاری
کرده است که چشم ها اورا نه بینند . بهرور دختر جوان بقدرتی
تغییر حالت داده و بشاش و خندان شده بود که حتی پیرزن ها متوجه شده
نگاه های تعجب ییکدیگر تحويل و لبخند میزند . احن صدا نیز
روز بروز با آهانک تر ، صاف تر و جسور تر می شد ، گلو و حنجره
مدام در فشار نشته و سرور قرار گرفته و همیشه آماده و حاضر
برسرون آواز نشاط انگیزی بود .

گوئیا ۰۰۰ می بینم که باز لب خند زدید !

- خلاصه در این خیمه شب بازی عجیب عروسک میرقصید
و من بودم که رشتہ را بدست گرفته و با نهایت مهارت و تردستی
فرمان می دادم .

چند مرتبه حس کردم که نگاه های دختر متوجه من شد و
برای اینکه هر گونه شببه ای را نسبت بخودم بر طرف نمایم در
یکی از نامه ها اینطور وا نمود کردم که عاشق ناشناس در کادناییا
منزل نداشته بلکه در یکی از نقاط بیلاقی اطراف بسر برده
 فقط روزی یک مرتبه با قایق موتوری و گاهی با کشتی مسافری
باین شهر می آید .

- البته من خودم فکر این چیز هارا کرده بودم ولی از این
جهت خاطر تان جمع باشد مگر آن دختر را دیده این نگرانی
بشما دست نمیداد زیرا عادة بحدی محبوب و معصوم و وحشت زده
بود که هر وقت کسی دورو بر او بلند حرف میزد فوراً با قیافه ای
نگران باطراف نگاه می کرد

در بعضی دخترها حجب بحدی است که شما می توانید با
خاطر راحت هرجسارتی را که میل داشته باشید بکنید زیرا
طوری دست و پاراگم میکنند که حاضر نند بدترین پیش آمد ها را
تحمل نمایند تامباذا دیگری از جسارت شما آگاه شود .

باری من از دور و نزدیک هر اقرب دختر بودم و از اینکه حقه ام
گرفته بود لذت می بردم .

کمی بعد دختر باطاق ناهار خوری مراجعت کرد ۰۰۰۰
اماچه دختری ! فی الحقيقة از آنچه که دیدم خون در شقيقه هایم به
حرکت آمد :

گوئی خودش نبود ; گوئی آن دختری نبود که چند دقیقه
پیش از اطاق خارج شده است :

تمام وجود و قیافه و حتی راه رفتش بشکل سحرانگیزی
تغییر یافته بود با قدم های مردد پیش می آمد یک موج حرارت سیمای
رنگ پریده اش را فروخته و در اثر تشویش و اضطراب موازن
حرکاتش نهم خورده بود .

تمام هدت روزاین حالت باقی بود . چشم انداش بطرف
هر یک از پنجره ها در تجسس واستمداد و گوئی منتظر بود که آن
سر بزرگ از آن سردر آورده خود را فش کند . سرو صورت
عابرین را از انداز می کرد ، ضمناً یک مرتبه هم متوجه هن شد ولی
از نگاهش دوری جسم تامباذا بی اختیار چشم بهم بزن و چیزی
دستگیرش شود .

در همال لحظه اول که چشم پیچشم افتاد . با اینکه
نگاهش مانند جرقه آنی و سریع بود ، بحدی آثار پرستش و
استطاق واستمداد و آن شعله فروزان هویا بود که بی اختیار
متوجه و مضطرب شدم زیرا آن در خودم احساسی مینمودم که
سال ها بود که فراموش شده بود بعباره دیگر بسرعت برق بخاطر
آمد هر مردی که باعث و محرك اولین جرقه و شعله در چشم یک
دختر جوان است چه لذتی می برد و نیز بار دیگر پس از سالها
احساس کردم که برای مرد هیچ تلذذ و تنعمی خطر ناکتر ، محرك
ترو فاسدتر از چنین لذتی نیست .

خلاصه من کما کان هر اقرب دختر بودم و اورا میدیدم که در
وسط آن دو نفر پیزون نشسته و انگشتانش در مقابل برو دری
همچنان بسکاروبی حس است گاه بگاهی و دسته ای کطرف از لباس می
رفت و من ملتافت بودم که کاغذ آنجا است ، علاقه من باین بازی که
شروع کرده بودم بیشتر شده و تحریر یک شدم که دنباله آن داشت را

دورتی لمور



DOROTHY LAMOUR

شرکت جست و بكمک هیکل زیبای خود با اسم «میس نیوارلین» معرفی گردید و لی با وجود سعی فراوانی که داشت نتوانست جایزه زیبائی آمریکایی خوشکلترين دوشیز گان آمریکائی را به دست آورد. پس از اینجاuche دورتی لمور بشیکاکو رفت و شغلی در بکی ازمغازه های بزرگ بدست آورد.

یکی از دوستان دورتی که از صدای چناب او اطلاع داشت اورا در هتلی که خودش کار میکرد بعنوان خواننده کی معرفی کرد و در این هتل بود که «هربی گی» رئیس دسته موذیک خودش صدای اورا شنیده واژاو برای خواننده کی در دسته موذیک خودش دعوت کرددورتی این دعوت را بذیرفت و پس از چندی با «هربی گی» رئیس آن دسته ازدواج کرد و سه سال بخوانندگی مشغول بود تا اینکه یکی از رؤسای کارخانه فیلمبرداری پارامونت که عکس اورادیده بود از او خواهش کرد که برای امتحان به هالیوود برود. فیلم امتحانی او بسیار خوب از آب در آمد و کارخانه پارامونت کتراتی بادرتی منعقد کرد. اولین فیلم او که به پرنیس چنگل موسوم بود او را به اوج شهرت و افتخار رسانید. در سال ۱۹۳۹ دورتی لمور از شهر اولش «هربی گی» طلاق گرفت و سال پیش با (کاپیتن ویلیام روزهوارد که در نیروی هوایی آمریکا خدمت میکند) عروسی کرد.

دورتی لمور علاقه زیادی بدوقت شماره دوزی و باقفن بلوز دارد. تمام روی صندلی های ناهار خود را خودش شماره دوزی کرده و بجمع کردن سکه های قدمی علاقه زیادی دارد.

دورتی با خودش عهد کرده بود که هیچ وقت سواره و ایما نشود و دلیل آنهم این بود که پدرش دریک حاده هوایی کشته شده بود ولی حالا بخطاطر شوهرش خیلی علاقه به هوا یعنای نشان میدهد. دورتی لمور دارای موهای خرمائی چشمان آبی مایل به خاکستری است قدش ۱۶۵ سانتیمتر است. اقتباس: مهین خواجه نوری

در ۱۰ دسامبر ۱۹۱۴ در یک خانواده بی چیزی در «نیو اورلین» دختری خوشکل متولد شد و با اسم «دورتی» و سوم گردید. در آخر جنگ گذشته این دختر بچه که ۳ سال بیشتر نداشت باخواندن سرودهای جنگی، روی یکچهار پایه در گوشه خیابان در حالیکه لباس مخصوص پرستاران سر بازان زخمی را در بر داشت مقدار زیادی تمیز به عابرین خیابان بنفع آسیب دید گات جنگ فروخت و حالیه هم که ستاره مشهور است در این جنگ از تمام ستار گان بیشتر تمیز برای آتش امریکا فروخته است دورتی هنوز دختر کوچکی بیش نبود که احتیاج او را وادار به بازی در تآثر نموده. از اینقرار که روزی در پشت پنجده مغازه ای لباس تافته قشنگی بر نک صورتی دید و احساس کرد که خبلی میل دارد آنرا داشته باشد. ولی میدانست که مادرش با بودجه کمی که دارد نمیتواند آن لباس را برای او بخرد.

تنها چاره ای که دورتی کوچک بنظرش رسید این بود که در تآثری که یک عده آماتور در جوار منزل آنها می دادند بازی کند. جایزه اول این تأثیر مقداری وجه نقد و جایزه دوم یک سبد پر از خوراکی بود.

در شب نمایش دورتی هرچه در قوه داشت سعی کرد که بهتر بازی کند و لی با تمام جدوجهد او، متأسفانه در آخر نمایش جایزه دوم یعنی سبد پر از خوراکی نصیب شد و آرزوی لباس تافته صورتی بدل کوچک دورتی ماند.

بعدها دورتی برای یکی از دوستانش تعریف کرده بود که «هیچ کس مقدار یأس و تأثر مرا در موقعیه که مادرم از داشتن آن همه خوراکی خوشحال بود و مرا از بردن جایزه دوم تمیزی میگفت نمیتواند حدس بزند».

دورتی بسبب بی پولی مجبور بقطع رشته تحصیلی خود گردید و بالاخره هم دوره تحصیلی را ایام نرسانید. در ده سالگی بادختری با اسم «دورتی دل» آشنا گردید و این آشنا ای منجر بدوستی محکمی مابین این دو دورتی گردید. این دو دوشیزه قشنگ هردو هنرپیشگی را دوست داشتند و هردو باهم در تأثیری که در جوار منزل دورتی لمور بود بازی میکردند و تصمیم داشتند قدری که بزر گتر شدند در نمایش های حسابی تری بازی کنند. چندی بعد این دو دختر که در آن موقع دوشیز گان زیبائی بودند بامید را بودن جایزه ملکه زیبائی امریکا در مسابقه زیبائی شرکت چستند و باهم عهد کردن که هر کدام موفق گردیدند بدیگری برای رسیدن شهرت و موقیت کمک کند.

دورتی دل مسابقه را برد با وجود اینکه بسیاری از تأثیرها حاضر بودند با او قرارداد خوبی منعقد کنند ترجیح داد که در دسته هنرپیشگان سیار که کاری هم برای دورتی لمور موجود بود داخل شود و باینطرز شش ماهه دیگر هم این دو دوست باهم در جوار هم بسر بردنند. پس از این شش ماه دورتی لمور بار دیگر در مسابقه زیبائی